



ای ملت از برای خدا زود تر شوید  
از شر و مکر و حيله دشمن خبر شوید  
تا از صدای صاعقه اش گنگ و کر شوید  
وانگه چو رعد نعره زنان در بدر شوید  
مانند برق جلوه کنان در نظر شوید



## شغنان در فرآیند رخداد های نا همگون تاریخی

آغازین سخن

پس منظر تاریخی شغنان

گروش به کیش اسماعیلی

حاکمیت ها، تفتیش باورها، بلوای محرم و انگیزه های آن.

رویداد هفت ثور، پیامد های آن

رویداد هشت ثور و پیامد های آن

حاکمیت طالبان و پیامد های ناگوار آن

مؤسسات جدید امامت، نظم نوین عقیدتی، چالش ها و عینیت ها.

نتیجه

منابع و مآخذ

ترتیب و تدوین: دکتراننت نصرالدین شاه " پیکار "

تورنتو – کانادا، 2010 م.

## آغازین سخن

مادامی که انسان به مثابه نخستین هستی نمادین آفرینش یزدانی و پدیده معقول فلسفی پا به عرصه وجود گذاشت و به یک مرحله معین از پختگی جسمی، فکری، عقیدتی و اخلاقی رسید، همواره با چالش های نا همگون زندگی مادی و معنوی روبرو شد. به منظور حل این همه پرسش ها و ارایه پاسخ عقلانی به آنها، بجای آنکه به بینش توحید و یکتا پرستی رجوع کند، با عقاید و باور های مختلف و تصورات متعدد به شمول پرستش اجرام سماوی

زمینی، منابع و سرچشمه های نافع و بهره ده، ابحار، اشجار و جانوران قوی هیکل، سردچار گردید و با هر کدام با نظر داشت اثرات مثبت و منفی آنها بر زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی و عقیدتی، اهمیتی را قایل می شدند، و حل دشواری های زندگی روزوار خود را که ساخته و بافته دست و دماغ و محیط پیرامون اش بود، در وجود هستی آنها مورد بررسی قرار میداد، در صورتیکه می بایست بداند که قدرت آنها در برابر نیروی یزدانی و عقلانی نهایت ناچیز و قابل تسخیر است.

انسان ها بعضاً از زندگی شاکی بودند، و برای اینکه از دشواری ها رها یابند باید به نیروی خارق العاده ای رجوع می نمودند و بر بنیاد صلاحیت و ظرفیت عقلانی شان، برای خود و دنیای باور و عقیده خویش محیط مناسبی را می ساختند که تنها محصول تصورات و بینش ذهنی شان بود و سهم عقلانی در آن کمتر به مشاهده میرسید و هر یک تعبیر، تفسیر و تصور خودی پیرامون آفریدگار شان را داشتند. حتی زمانی هم بود که انسان از اینکه پا به عرصه وجود گذاشته بود، در برابر این موهبت یزدانی نا سپاسی میکرد و از آمدن خود به در این دینای مملو از تلاطم و لی دانشگاه عقلانی و انسانی نادم بوده و بیان میکرد که چقدر در کتم عدم آسوده بودم و در فردوس برین قرار داشتم که اکنون در این کائنات دشوار آفرین و دوزخ و برزخ گونه، با چالش های فراوان دست و پنجه نرم میکنم.

### **من اول در عدم آسوده بودم در آن آسودگی نا سوده بودم**

در حقیقت آن نبود آسودگی انسان عدم آگاهی اش بود، زیرا به هر اندازه ای که انسان از نقطه نظر بینش اجتماعی اش، نا آگاه باشد به همان قدر آسوده بوده و تصور خوبی و زشتی برایش آنقدر هم از اهمیت برخوردار نمیشد. اما زمانی که پا به عرصه وجود گذاشت در حقیقت امر به دوزخ عقلانی و آگاهی گام گذاشت. به خود شناسی و خدا شناسی دست یازید و به مفهوم واقعی تصور آفرینش انسان به مثابه بهترین آفرینش و اشرف مخلوقات که خرد سر تاج آن بود، پی برد، حیطة، ظرفیت و صلاحیت فکری خود را به پیمایش گرفت. از آنجایی که هویداست، بینش دیانت داری انسان ها در حقیقت تصور و بینش بیم و امید، بشارت و نذارت است، زیرا بیم داریم که نباید داخل مکانی شویم که دوزخ می نامیم، بلکه باید به مکانی رهسپار شویم که فردوس برین نام گرفته است، زیرا مکانی است آسوده، با وفور نعمت، و بسا مسایل درست دیگر ظاهری و دنیوی، که بعضاً با تأسف زیاد

پهلوی منعنوی و باطنی آن را فدای آرزوهای زود گذر دنیوی خود میکنیم و از تفسیر و تعبیر درونی آن از آگاهی اندکی برخوردار بهره ور هستیم. برخی ها را باور بر این است که میلان انسان ها بسوی جنت بخاطر آن است که در آن وفور نعمت است، و انسان میتواند از نعمات نا همگون یزدانی در آن جا استفاده نماید. پرسشی به میان می آید که آیا هدف تنها این است؟ آیا خداوند تبارک و تعالی ما را از نعمات زمینی و آسمانی اش بهره مند نه ساخته است و این کائنات زیبا را در اختیار ما و برای بهره برداری ما قرار نداده است تا بتوانیم بینش دین و دنیای خویش را موازنه عقلانی دهیم و به آفرینش فردوس برین دنیوی خود به آفرینش نشینیم تا باشد روز واپسین ما نیز گلستان گردد و، باعث بالندگی ما شود و هم خداوند از آن رسالتی را که به ما تفویض نموده است، راضی گردد؟ آنگونه که اقبال فرموده است:

**یکی در معنی انسان نگر از ما چه می پرسی  
هنوز اندر طبیعت می خلد موزون شود روزی  
چنان موزون شود این پیش پا افتاده مضمونی  
که یزدان را دل از تاثیر او پر خون شود روزی**

تردیدی وجود ندارد که انسان نمیتواند بدون باور زندگی داشته باشد. معنی و مفهوم عقیده دارای ابعاد گسترده و نا همگون است. نخست اینکه همه انسان به نحوی از انحاء، به توحید و وحدانیت باورمند هستند، اما نحوه بازیابی های معارف دینی نا همگون و متفاوت، ولی ماهیت عقیده و باور همواره همان چیز باقی می ماند، که انسان در تصور خویش می پروراند. همه آنها به عالیترین مرجع اختیار و صلاحیت رجوع می نمایند و به منظور نجات و رهایی خویش از دشواری ها و جزم گرایی ها، نارسایی ها، اشتباهات و تقصیرات آمرزش و پوزش می طلبند.

اینکه همگان به آفریدگار خویش عقیده و باور دارند، حقیقتی است انکار ناپذیر، اما بسنده نیست اگر انسان ها به آفرینش کائنات، و انسان کائنات و داشتن بینش خدمت گزاری به توده های مظلوم، مستمند و کافه بشریت نداشته باشیم و رسالت عقلانی و انسانی خویش را در برابر هدایت یزدانی و وجدانی و انسانی، به سر نرسانیم، زیرا غرض موجودیت انسان در قبال خود یک هدف مقدس دارد، و آن این است که باید در قبال خدا باوری باید انسان باوری را نیز داشته باشیم تا در شکوفایی زندگی خودی، خانوادگی، و محیط انسان ها کوشا باشیم آنگونه که گفته شده است:

" ارزشمند ترین عنصر در هستی عالم انسانی، زندگی است که صرف باری به او عنایت می‌گردد. از این سبب آن را به گونه ای می‌بایست سپری نمود که ایام گذشته اسباب پریشانی، پشیمانی، رنج، درد، الم و عذاب را برای انسان به بار نه آورد، و مادامی که فرآیند هستی انسان به نقطه مختوم خویش قرین می‌شود، باید صلاحیت اظهار این بیان را داشته باشد که همه دوران زندگی، هستی، خرد، دانش، فهم، ادراک، مهک وجدان و آگاهی ام، در راستای خدمت‌گزاری به نوع انسان و کافه بشریت، سپری گردید." (استروفسکی)

اکنون در دنیایی حیات به سر می‌بریم که در آن صداقت را شعار میدهند و رذالت را پیشه میکنند، دوستی می‌گویند و دشمنی می‌آفرینند، اظهار اتحاد می‌نمایند و افتراق می‌آفرینند، خدمت می‌گویند و خیانت را ترجیح میدهند، رحمان می‌گویند و سالوس را می‌پرستند، محبت می‌گویند و منافقت را کشت می‌کنند، و خلاصه این که انسان خام چه زمانی به مرحله پختگی عقلانی خود خواهد رسید که سرشت فرآیند زندگی و بینش آغازین آفرینش او بود. آنگونه که علامه اقبال لاهوری از عدم پختگی انسان خام که نه رفیق خوب است و نه هم رقیب درست، نهایت زیبا به شکوه می‌نشیند.

ای خداوندِ صواب و نا صواب	من شدم از صحبت آدم خراب
هیچ گه از حکم من سر بر نتافت	چشم از خود بست و خود را در نیافت
صید خود صیاد را گوید بگیر	الا مان از بنده فرمان پذیر
فطرت او خام و عزم او ضعیف	تاب یک ضربم نیارد این حریف
بنده صاحب نظر باید مرا	یک حریف پخته تر باید مرا
لعبت آب و گل از من باز گیر	می نیاید کودکی از مرد پیر

### پس منظر تاریخی ناحیه شغنان

مناطق مرزی ولایت بدخشان در فرآیند زمانی همواره دارای نظام های واحد و مرکزی نبوده و اغلباً توسط شاهزاده ها، امیر ها و حاکمان دود مانهای نا همگون تباری، مورد حکم روایی قرار گرفته اند. این مناطق الی رسیدن اعراب به این سرزمین، حایز حاکمیت های مستقل شاهزاده نشینی بوده اند. شغنان مانند وا خان، اشکاشم و درواز منطقه ای است که خط مرزی میان پا میر (پای میر، پای مهر)، بدخشان افغانستان و تاجیکستان را تشکیل میدهد، که در نتیجه مساعی مشترک مذبحانه امپریالیسم انگلیس و

روسیه تزاری آن زمان، در سال **1896م**، به دو قسمت انقسام گردید که یک بخش آن به پا میر تاجیکستان و قسمت دیگری به پا میر بدخشان افغانستان که هر دو ناحیه را به نام بدخشان کوهستانی یاد می نمایند، تعلق گرفت و مردمان این منطقه را که همواره دارای مشترکات تاریخی، فرهنگی، زبانی، و باور های دینی بوده اند، از هم جدا ساخته و سیاست جدایی ملت ها را که شعار همیشگی شان در امر پیاده سازی پالیسی های استعمار گرایانه و سود جویانه بوده است، مورد تطبیق و تدقیق قرار دادند.

دسته محدودی از پژوهشگران، دانشمندان، زبان شناس ها، تاریخ نگاران، جهانگرد ها و شخصیت های فرهیخته ملی و بین المللی، در مورد شغنان قلم فرسایی نموده اند، و اگر چیزی را هم به نگارش گرفته اند، خود تحقیق مستند اکادمیک نبوده و تنها روی پیشبینی ها، پیشداوری ها، تصورات و اندیشه های خودی که زمان و مکان در اختیار آنها قرار داده است، ارقام نموده اند که بدون تردید از اهمیت ویژه ای در راستای بازتاب تاریخ و معارف مردمان آن مرز و بوم، برخوردار است.

از جغرافیای سیاسی و تاریخی این منطقه مبنی بر پژوهشهای تقریباً مستند زمانی برخی از پژوهشگران چنین بر می آید که منطقه شغنان از زمانه های نهایت کهن و باستان به همین نام یاد شده است، و لی آنچه که مربوط به ژرفای تاریخ آن میشود، تا هنوز به وضاحت چندانی نه یافته است. در منابع کهن چینی و اسلامی برای نواحی جنوب غربی تاجیکستان نام ختلان (یعنی منطقه فرمانروایی خود مختار و مستقل) و برای نواحی جنوب شرقی آن نام

**شغنان (به ظاهر شا غنان، زاغه نیان یعنی دارندگان مساکن زیرزمینی یا دارندگان منزلگاههای زیر زمینی شبگاهی، به چینی شه نی یا شه کی نی)**

آورده اند. ولی محققین جغرافیای تاریخی در این باب متوجه معانی لفظی ساده این دو نام نشده اند و برای آنها معنی لفظی خاصی نیاورده اند. برای معانی لفظی که نگارنده برای این اسامی تعیین نموده است، یک اسطوره شغنانی محلی معروف گواه صادقی است و آن مطلبی است از مقاله ولایت شغنان در وبلاگ جیحون بدین قرار آمده است: شخصی اساطیری به نام شیخ خاموش (**ساکت ، آرام و آسوده**) به شغنان رفت و مردم را به دین اسلام دعوت نمود و در آنجا وفات کرد. شاهان متأخر شغنان خود را از نواده گان شاه خاموش میدانند. در تأیید این معنی لفظی شغنان، شاخدره شاخدره کنونی، نگارش تاریخ نامه چینی تانگ شو را در دست داریم که

در باب این ولایت می گوید: "در سرمای آنجا (یعنی کشور شه کی نی، که سوز سرمایش مردم را ناچار به استفاده از گرمای طبیعی داخل غارهای مصنوعی و طبیعی می نموده است) هیچگونه غله به بار نمی آید. بومیان آن نا اهلان اند و معمولاً به کاروانهای کالا که برای گذشتن از چهار گردنه به پومی (**پامیر**) می رسند، تاخته و غارت می کنند. این مردم کوهستانی به فرامین حاکمان اعتنا ندارند، و عادت دارند که در غارها (**زاغه ها، شاغه ها**) به سر برند." در کتب پهلوی به هنگام سخن از رود های سیلابی (**رنگها**) از سرزمین شغنان ناحیه پامیر به عنوان سرچشمه رود آمودریا (**جیحون**) تحت نام سوراک (**سرزمین غارها، سوراخها، زاغه ها**) یاد شده است. نامهای عبری، عربی سیحون و جیحون نشان از سکونت این مردمان سامی در سمت بین گرگان و بلخ دارد. کثرت این مردم در عهد باستان در این نواحی کم نبوده چه آشوریان و یونانیان این ناحیه را از حدود سمنان به سوی شرق کشور آریبی شرق (**عربهای شرقی**) نامیده اند. گروهی از ایران شناسان منظور از آریبی را در اینجا آریانیها (**یعنی ساکنین اصلی این نواحی دانسته اند**) که بعید است آشوریان و یونانیان هر دو یکسان در این رابطه دچار این اشتباه فاحش شده باشند. این مردم سامی یهود، عرب به تدریج در میان مردمان ایرانی به تحلیل رفته اند، همچنانکه مهاجرین عرب بعد از اسلام نیز در این مناطق دچار چنین سرنوشتی شدند. به احتمال زیاد نام ایرانی تازی (**در اصل یعنی پرستنده ایزد اژدهاوش مردوک، اژیدهاک، سامیان بابلی**) به آمیخته این مردم با قبیله پارسى چادر نشین دائی (**دادیکان، نیاکان تاجیکان**) اطلاق گردیده است.

ولایت شغنان چنانچه در بالا نیز متذکر شدیم که شغنان و واخان تا اشغال اعراب ولایات مستقل بودند و توسط شاهان و امرای محلی خودشان اداره میشدند. شغنان در جنوب کران و در شمال واخان در دو سمت دریای پنج واقع میباشد. شغنان در دوران زمامداری عبدالرحمان خان و در اثر لشهای خصمانه امپریالسیم انگلیس و روسیه بسال **1896** میلادی به دو بخش تقسیم شد، که يك بخش آن مربوط به تاجیکستان و قسمت دیگر آن ولسوالی شغنان امروز افغانستان را تشکیل میدهد.

از جغرافیای تاریخی شغنان برمی آید که این منطقه در زمانهای خیلی قدیم نیز با همین نام یاد شده است. حالا ببینیم که وجه تسمیه یا معنای نام شغنان. نام شغنان از نام قدیمیترین قوم آریایی بنام سکایها یا سکایا که چند هزار سال

پیش از امروز در واخان ساکن بودند گرفته شده است. شغنانی های امروز بقایای همان سکاییها اند که در بالا از آنها نام بردیم ، ولی اهالی واخان امروزی مردمانی اند که از مناطق دیگر به اینجا تاخته اند و یا مخلوطی از اقوام تازه وارد و سکاییها اند. اگر این فرضیه محتمل باشد، میتوان نتیجه گرفت که شغنانیها پیرو آئین زردشت نبوده اند. این نظریه خود بطلانی است بر نظریه آنهاييکه ميگویند مردم شغنان نیز پیرو آئین زرنشت بوده اند. شاید شغنانیها مهرپرست و یا میترایی بوده اند، زیرا برخی از رسوم و عنعنات مهرپرستی بر آئین زرنشت تاثیر نموده و در آن جاي خود را یافته است. از جمله مقدس شمردن خورشید و آتش، بدین لحاظ برخیها اشتباه زردشتیها را آتش پرست میخوانند، در حالیکه ایشان یزدان پرست اند و فقط آتش را گرامی و مقدس می‌شمارند.

نام شغنان برای نخستین بار در منابع چینی مربوط به حوادث سده های ششم و هفتم آمده است. کمال الدین اف در کتاب " جغرافیای تاریخی خود " **سغد و تخارستان** از قول سیون تسران جهانگرد چینی مینویسد، که **" شی - کی - نی " ( شغنان ) در شمال " دمو - سی - ته - دی " ( واخان )** اخذ موقع کرده است. جهانگرد موصوف مساحت شغنان را 70 تا 75 کیلومتر تخمین نموده است، و میگوید که مرکز شغنان دارای 3 - 4 کیلومتر مساحت است. اراضی شغنان کوهستانی، و متشکل از سنگلاخها و ریگستانها و دشتهای لامزرع میباشد. جهانگرد دیگر چینی بنام **" خوی - چاو "** که بسال **729 م** از شغنان عبور نموده است آنرا دارای ده ایالت گفته است، هر کدام ازین ایالات دارای رهبر و ارتش جداگانه خود بوده اند و از حکمرانان همجوار اطاعت نمیکنند. هر يك در قلمرو خویش دارای استقلال کامل میباشد. زایر چینی بنام **" او - کیون "** که **22** سال بعد از هموطنش خوی چاو بسال **751** از شغنان عبور میکند میگوید که **" شی نی " ( شغنان )** متشکل از پنج ایالت میباشد. البرونی مینویسد که شاهان شغنان همواره مستقل بوده و هیچگاهی در زیر فرمان هیچ يك از همسایگان قدرتمند خود نبوده اند. شاهان شغنان حتی در زمان اسلام نیز لقب خود را حفظ نموده، لقب **" شغنان شاه "** را داشتند. در مورد مرکز شغنان اگرچه نظریات مختلف اند اما اکثریت خاورشناسان را باور این است که مرکز شغنان از دیر زمان تا کنون همان **برینجه** بوده و قلعه برینجه دارالحکومه شاهان شغنان بوده است. عده هم **" راش ت "** قلعه را مرکز شاخدره شغنان تاجیکستان را نیز به عنوان مرکز شغنان محتمل

میدانند. شاید هنگامیکه شغنان به ایالات مستقل و پراکنده منقسم گشت و هر بخش آن توسط شاهي یا امیر اداره میگشت، راشت قلعه نیز مرکز یکی ازین ایالت ها بوده باشد. حالا ببینیم که مردم شغنان در کدام سال اسلام آورده اند. **آقای کمال الدینوف** میگوید که در سالهای **793 تا 796** که خراسان در زیر فرمان ابولفضل ابن یحی ابن خالد برمکی بود، اسلام در شغنان راه یافت. شغنان بدست اعراب فتح نشد، اینها عربها نبودند که بزور اسلام را به شغنان آورده باشند. اسلام توسط آنهايي در شغنان نفوذ نمود که خود عرب نبودند، بلکه خود سربازان خراسانی بودند و تازه به اسلام گرویده بودند. فتح کامل شغنان بدست مسلمانانی مربوط میشود که در اوائل قرن نهم میلادی در زمان حکومت ابولفضل ابن سهیل مشهور به ذوالریاستین در خراسان، جاکمیت داشتند. باج و خراجیکه شغنان به مسلمانان میپرداخت در سال **211 - 212 / 826 - 827** میلادی بالغ بر چهل هزار درهم بود. ظاهراً شغنان در قرن نهم بدست مسلمانان فتح گردید ولی مردم آن تا قرن دهم اسلام را هنوز نپذیرفته بودند، بلکه بر همان دیانت نیاکان خود باقی ماندند. از دیانت پیش از اسلام مردم شغنان در تواریخ چیزی نه آمده است، همینقدر میدانیم که آنها آتش و یا خورشید را مقدس مشمردند، ولی معلوم نیست که آنها زردشتی بوده اند و یا مهر پرست و یا کدام دیانت دیگر قدیمی آریایی را داشته اند. از گفته های جهانگردان چینی (**تسزان و جوی چاو**) بر می آید که دین بودا در شغنان دارای کر و فری نبوده است.

در سال **665 / 1266** میلادی شخصی بنام شاه خاموش از ایران امروزی به شغنان رفته تا مردم را به اسلام دعوت نماید. بالاخره این شخص در شغنان وفات نمود و چنانچه در جای دیگر نیز گفتیم شاهان متاخر شغنان خود را نوادگان شاه خاموش میدانند. چون نظریات آنهایی که شاه خاموش را من حیث انتشار دهنده دین اسلام در شغنان میدانند که واقعیت ندارد، زیرا شاه خاموش رسالت دیگری داشت که در واقعیت میخواست آئین بطنیه را در آنجا استحکام نماید، در صورتیکه شاه خاموش خود از جمله پیروان باطنی نبود و خود دارای باور شیعه اثنا عشری بود اما در محیط شغنان نتوانست آنرا گسترش بدهد و از همین سبب است اکنون در شغنان یک دسته نهاید کوچک شیعیان اثنا عشری حضور دارند و آزادانه بر طریقه خود عملکرد دارند. برای آنکه موضوع شاه خاموش برای خواننده های محترم واضح شده، من کامل فعالیت های شاه خاموش و یاران او را در ذیل به نگارش



میگیریم.

"کنون در این اوراق نسب نامه و سلسله شاهان و میر های خطه کوهستان ملک شغنان را که یکی از علایق دشوار گذر بدخشان است، از روی نسخه های موجوده میران که در کشور همسایه، جمهوری تاجیکستان که سابق وابسته به اتحاد شوروی سابق بود، به تفصیل و تفسیر به نگارش گرفته شده است، باز نویسی میکنیم. در این جا فقط آنچه که در اختیار ما قرار گرفته است بدون کمی و کاستی باز نویسی خواهیم نمود، تا باشد دوستان و علاقه مندان این عرصه بهره ای را از این بدست آورده بتوانند.

در متن گفته میشود که خداوند تبارک و تعالی به قدرت یزدانی خویش و تقدس برکاتش کالبد وجود ذیجود حضرت ابوالبشر، آدم صفی علیه السلام را آفریده و روح مقدس را اندر وجود او حضرت آدم دمید و از صلب پاکش فرزندان متعدد ذکور و اناث را به وجود آورد. از جمله فرزندان او، شیث علیه السلام، پسر او انواس، پسر او قینان، پسر او مهلا ئیل، پسر او یرد، پسر او نوح، ..... پسر او عبد المناف، پسر او هاشم، پسر او عبد المطلب، پسر او ابو طالب، پسر او علی شاه مردان، پسر او امام حسین، پسر او زین العابدین، پسر او امام محمد باقر، پسر او امام جعفر صادق، پسر او امام موسی کاظم، پسر او امام علی موسی الرضا، پسر او امام محمد تقی، پسر او امام علی نقی، پسر او امام حسن عسکری، پسر او علی اکبر، پسر او علی اصغر، پسر او سید شاه نصرالدین، پسر او سید مظفرالدین، پسر او سید شاه کمال الدین، پسر او سید شاه طاهر الدین، پسر سید شاه میرزا حسین، پسر او سید شاه صفی حیدر، پسر او سید شاه نسیم حیدر، پسر او سید شاه کریم حیدر، پسر او سید شاه نقیب حیدر، پسر او سید شاه خاموش، پسر او سید شاه حداد، پسر او سید شاه خداداد، پسر او سید شاه سلطان علی، پسر او سید دولت شاه حسینی، پسر او سید شاه خطاب، پسر او سید شاه دولت که دارای هجده پسر بود، پسر او سید شاه مظفر بیک، پسر او سید شاه امیر بیک، پسر او سید شاه ونجی خان، پسر او سید شاه میر بیک، پسر او سید شاه قباد خان، پسر او سید شاه عبد الرحیم خان، پسر او سید شاه امیر خان، پسر او سید شاه اکبر خان، است که در این ایام در ملک حصارشادمان علاقه دار السلطنه فاخره بخارای شریف در قید حیات بوده و از طرف امیر روشن ضمیر و الا جاه شهامت دستگاه شهریاری جناب امیر عالی سید عبد الاحد خان بهادر سلطان، خلدالله ملکه و سلطانه برتبه جایله فاخره بخارای شریف

بر نامزدی کار سرفراز است، و سید شاه اکبر خان را نیز چند پسران صلبی بوده اند، مشار الیه سید شاه اکبر خان، در هنگام محاربه و اغتشاش حاکم مزار شریف محمد اسحاق خان جنت مکان در سال **1888** م، با امیر کابل، امیر عبد الرحمن خان، مکان و ملک موروثی خود را از طائفه افغانه خالی نموده و رفته به قلعه بر پنجه حکومت خانه شغنان به حکومت نشست و پس از مدت قلیل باز حکومت افغانه آمده و ملک شغنان را تصرف نمودند و میر سید اکبر خان فرار نموده باز به ملک حصار رفته و در آنجا قرار گرفت تا مادامی که در سال **1897** م، یک انجمن مخصوصه دولت روس و انگلیس برای تعیین سرحدات و حدود ارضی، غیر محدود و ایلاقات پامیرات و کوهستانات بر پا شده نماینده های طرفین، در پامیر با هم گرد هم آمده به اتفاق تعیین حدود سرحدی و اراضی های غیر معلومه متعلقه دولت بخارا و افغانستان و روس و انگلیس را بطور واضح تقسیم و توزیع نمودند و یک قسمت ملک شغنان به امارت بخارا و برخی دیگری آن به علاقه دولت افغانستان مربوط شد و در این اثنا قطعه ای از ملک روشن، شغنان و واخان یک قلعه امارت خانه سرحدی بخارا گردید. لذا دیده شد که از طرف دولت بخارای شریف، یک حاکم مخصوص به قلعه شغنان باشد، بناسید اکبر شاه آنجا تعیین گردید و مدت بیشتر از دو سال حاکم آنجا گردید و بعد ها او را از حکومت شغنان عزل نمودند و بجای او ایشان قلی بیک را نصب نمودند و پس از آن میرزا یولداش را تعیین نمودند و به تاریخ **1904** م، میرزا یولداش بنا بر سبب از حکومت معزول شد و به بخارا رهسپار شد و از آن تاریخ به بعد، ملک شغنان، روشن و واخان، به عهده دولت روس سپرده شد که تا کنون با ضبط و ثبت روابط مأمورین، دولت روسیه می باشد و لی یک تن مأمور را از طرف جناب امیر بخارا قائم مقام حکومت خانه شغنان جهت ادای امور ملکی به گونه متداوم می باشد و هر گونه عرض و داد و دعوای اهالی را حکم و حل و فصل مینماید. مزید بر آن به فیصله رسیده اند که باید امور سرحدات در حضور داشت دو تن از نماینده های حکومت روسیه و امارت بخارا مورد کنترل قرار گیرد و همه مسایل باید در صورت بروز مورد حل و فصل قرار گیرند. مردم شغنان، روشن، و واخان با وصف آنکه به لفظ و لغت خود سخن میرانند، اما زبان عمومی شان وقتی که با هم ملاقی میشوند، با زبان پارسی دری سخن میرانند. در

برگه نوشته میشود که این طائفه اسماعیلیه بوده و از پیروان امام جعفر صادق (ع) می باشند و این مردم از علم و مدنیت تا حدی دور مانده اند. دیگر پوشیده مباد که میران و سیدان اشراف ملک شغنان کوهستان هر یک بطرزی سلسله انساب شان از آبا و اجداد شان تا به اکنون به گونه متواتر ، نسب نامه شان را به دفاتر و شعبات ثبت و قید نموده اند، و اینکه اصلاً از کجا آمده اند و در کوهستان قرار گرفته اند، و دارای چه مراتب و مقام بوده اند، مانند مراتب شیخی، ملایی، و بزرگ قوم و تعلیم آموزش آنها فقط از ملک خراسان است، زیرا آنها خود از همان جا آمده اند و در این محیط مقیم شده اند. همه این شاهان، میران و سید ها به ذات حق پیوسته اند و فقط از آنها فرزندی چند باقی مانده اند که هر کدام آنها سنت و شیوه اجداد و پدران شان را بجا آورده اند و در میان مردم یا بطور حاکمیت و یا ریاست و یا بطریق **شخصیت معنوی شان، پیشوای مردم** شده اند و همه شان سعی نموده اند تا شخصیت کاری، اخلاقی و عقیدتی شان را در میان مردم بالا برده و اعتباری را کمایی نمایند که بتواند برای نسل های آینده شان نیز از مقام و موقف بلند، بر خوردار باشد. مردم این دیار با وصف آنکه از فرزندان این شاهان و میران به دنیا آمده اند، اما تا کنون مزار و مقبره های شان را من حیث اماکن مقدسه و زیارت گاه های خاص و عام، مورد کاربرد قرار میدهند. این شاهان، سید ها و میران، بخاطر کار کرد های دقیق و خدمات عقیدتی، اجتماعی و اخلاقی در میان مردم، به القاب و صفاتی متصف اند که تا به امروز در میان مردم به آن نام ها و القاب یاد میشوند. فرزندان نام داری که از این شاهان، سید ها و میران شغنان باقی مانده بوده اند و تا به امروز در میان مردم اهالی از احترام و اکرام معین برخوردار هستند، میتوان از **سید شاه " خاموش " ، شاه " کاشان " ، سید شاه " ملنگ " ، بابیه عمر " یمگی " ، خواجه " سبز پوش " ، سید شاه " صفدر " ، " شاه لنگر " یاد کرد.** برخی از شخصیت هایی که از خاندان این بزرگان دین و عقیده باقی مانده اند، پیوند گذشتگان خود را به خانواده های ائمه اطهار قرین میدانند و از همین سبب است که عزت و احترام شان در میان مردم هرگز فراموش نمیشود.

باید گفت که سید میر حسن شاه " خاموش " ، فرزند سید حیدر اصفهانی است که از اهل اولیای متقدمین بوده اند و در ملک اصفهان در سنه 459

هجری چشم به جهان گشوده اند و در اسناد و مدارک دست داشته به ویژه از شجره نامه شان واضح میشود که حدود 72 سال در قید حیات بوده اند، و بر مبنای این سند گفته میتوانیم که موصوف در سال 531 هجری، جهان فانی را وداع و به جاویدان گی پیوسته است.

از آنجایی که گفته شد، و در شجرة السادات نیز آمده است که سید میر حسن شاه خاموش، در آستان اصفهان بدنیا آمده و برای مدت بیست و یک سال زیر اثر هدایت و رهنمایی های پدر فائز النور شان به کسب و تحصیل علم دین اشتغال ورزیده و از ابتدای پیدایش شان علایم فهم و دانش عظیم در چهره شان هویدا بود. وقتی موصوف به سن دوازده سالگی رسیدند، فرمودند که من دیگر در میان و انظار مردمان دنیا بالغ شده ام ( و حتی در زمان ولادتم به بلوغ رسیده بودم)، و اظهار می نماید که من در خواب و هم در بیداری می بینم و میدانم که در ملک بغداد، در آستان جیلان که در اصطلاح امروزی گیلان خوانده میشود، و آنهم به علت زبان شناسی و آوا شناسی عملی در خانواده سید ابو صالح موسی جنگی دوست، یک دسته افراد منور و دانش مند از انوار و تبار حضرت امام حسین، در یک محل جمع شده اند، بخاطر آنکه در این خانواده فرزند با صفا و نیک نامی چشم به جهان گشوده و قدوم اش بر انسان های آن دیار برکات فراوان خواهد آورد و اثرات آن در سرزمین و دیار ما نیز خواهد رسید. بعد از انقضای چند روز قافله ای از آستان جیلان و بغداد به ملک اصفهان رسید و در افواه اهل الناس خبر ولادت باهر السعادت، جناب مستطاب وافر الالقاب، سید عبد القادر جیلانی مشهور و منشور گردیده، و بخاطر پیش بینی و انتشار این اخبار، قدسیت و کرامت سید میر حسن شاه " خاموش"، نیز در میان اهل اصفهان بر ملا گردیده و کرامت شان بر جمله مؤمنان باورمند به وضاحت رسید و دانستند که این فقط جناب مستطاب سید میر حسن شاه خاموش بود که مایان را از ظهور خورشید جمالی حضرت غوث الاعظم، سید عبد القادر " جیلانی" خبر داد که باعث ارتقای هر چه بیشتر و بهتر اعتقاد و اعتماد اهل اصفهان در برابر شاه خاموش گردید. باید گفت که سید عبد القادر جیلانی ملقب به محی الدین، در سال 471، چشم به جهان گشوده و بر اساس اقوال دوستان و نزدیکان، به سن 91 سالگی، دنیای فانی را ترک گفته است، چنین معلوم میشود که موصوف در سال 562 هجری، وفات یافته است. در نگارش های داستانی آمده است که شخصی از سیادت نژادان والا گهر که به سید عبدالله

صومعی، معروف بوده است و دارای دو تن دوشیزه های زیبا روی بوده است، که هر کدام را نامی بوده ، **بی بی نصیبه و دیگری بی بی فاطمه** بوده است. باید گفت که بی بی نصیبه در عقد نکاح میر سید حیدر اصفهانی قرا میگیرد که بعد ها سید شاه حسن "**خاموش**"، محصول زندگی مشترک شان چشم به جهان می کشاید و بی بی فاطمه، در عقد نکاح سید ابو صالح جیلانی قرار داشته است که سید محی الدین ملقب به عبد القادر جیلانی من محصول زندگی مشترک آنها ، چشم به جهان کشوده است.

اکنون در مورد شاه خاموش باید گفت که موصوف برای مدت بیست و یک سال علم قال را به پایه اکمال رسانیده و در علم حال و علم باطن نیز خود را به پایه اکمال رسانیده و بعد بسوی آستان بغداد روانه میشود و بعد از سپری نمودن چهار روز، وارد آستان گیلان میشود و با جناب سید محی الدین عبد القادر جیلانی ملاقات نموده و برای مدت چندی در بغداد باقی می ماند و بعد بسوی بیت الله شریف می شتابد و طواف بیت المقدس را بجا آورده و بطرف مدینه منوره روانه میشود و در حقیقت به مرام و مقصدی که در زندگی اش داشت، به آن میرسد. روزی شاه خاموش در گردش بود، ندایی از غیب برایش میرسد و میگوید که ای سید اصفهانی سر از تفکر و تعمق بردار، و سید شاه حسن خاموش جوابی را نداد، و باز بار دوم و سوم برایش ندایی از غیب میرسد و برایش میگوید که ای سید اصفهانی ترا می باید به سوی کوهستان سرزمین ختلان رهسپار شد و متوجه مردم آنجا باید باشی و آنجا را من حیث دارالامان بسازی و در آنجا همه چیز بر روی تو مفتوح خواهد شد. موصوف بعد از آن با دوستان همسفر آگاهش بسوی هندوستان سیاحت نموده و از طریق مناطق و منازل دشوار گذر چترال و از طریق کوتل دوراه عبور نموده و در فرجام بساحل دریای پنج که به جیحون موسوم است، رسیده و در ملک شغنان بدخشان افغانستان مقیم می شود، و این زمانی بود که شاهزاده کاش غر به قوه بازوی خود، شغنان را بتصرف در آورده بود و بر آن حاکمیت داشت. با رسیدن شاه خاموش به شغنان مردم محیط شغنان، اطراف و اکناف آن به شمول آن سوی دریای پنج همه زیر تأثیر کار کرد های عقیدتی شاه خاموش شدند، و ایشان به تعلیم، تدریس و ترویج علم دین و آئین پرداختند و حاکم شغنان دوشیزه ای داشت نهایت زیبا ، با صورت و با سیرت موسوم به بی بی گل شکر، که در سن چهارده سالگی قرار داشت درگیر مرض فلج بود و شاهزاده شغنان با نفس

مسیحانه شاه خاموش پناه آورد و حضرت شاه حسن خاموش دوشیزه بیمار را از طریق دعا های خالص و اخلاصمندانه شان، و از طریق دعا و نیایش به درگاه حضرت باری تعالی، موصوفه را از مریضی دشوار نجات داد. چون در محیط شغنان آن وقت مردمان بجز از طبیعت زیبا دیگر چیزی را جهت تداوی و معالجه خود و فرزندان شان نداشتند، لذا یگانه وسیله برای شان مراجعه به روحانیون، مشایخ، و تعویض گران بود تا بتوانند از این طریق اقناع روحی و فکری نموده و خویشان را ممنون و مشکور سازند. در این ایام که شاه خاموش از خود شائستگی زیادی را تبارز داد و بر اساس روان و معنویات مردم توانستند شخصیت معنوی و روحانی اش را در میان توده ها، معین سازد و از همین سبب هم بود که موصوف الی آخرین مراحل زندگی پر بارش من حیث شخصیت معنوی و محبوب دلها، باقی ماند و هنوز هم آرامگاه او من حیث آستان و محل زیارت خواص عوام می باشد. چون زمانی که دوشیزه نو نهال حاکم شغنان از مریضی دشوار منش، نجات یافت، پدرش تصمیم گرفت تا این دوشیزه را در عقد نکاح شاه خاموش در آورد و این بود که فرآیند نکاح او با شاه خاموش در سال 490 هجری، صورت گرفت. فرزندان که از خاندان شاه خاموش باقی ماندند، همه شان بر اساس دعا و ثنای پدر بزرگوار به حکومت داری و تدریس و تعلیم امور دینی و دنیوی پرداختند و همه انسان ها را در سایه لطف و مرحمت انسانی، نگهداری مینمودند.

چندی در محیط و علاقه شغنان نگذشت که شاه خاموش، نیت زیارت ملک و دیار زیبای ختلان را نمود و بسوی ختلان رهسپار شدند. سفر شان از طریق منطقه **ونج** صورت گرفت که در فرجام به ناحیه درواز (**درباز**)، رسیدند. ایشان برای مدت معینی در این منطقه باقی ماندند و همه ساحات و نواحی ونج را به سیر و سیاحت به مشاهده نشستند. شاه ونج زیر تأثیر روابط و مناسبات، کردار و پندار نیک شاه خاموش قرار گرفته فیصله می نماید تا دوشیزه جوانش را در عقد نکاح شاه خاموش در بیاورد. محصول زندگی مشترک شاه و دوشیزه پسری بود که او را ابو یوسف شاه نام گذاشته بودند و خلعت قلندری را به او بخشیدند. بعد شاه خاموش در ختلان، در منطقه کوچکی که به نام دارالامان یاد میگردید اقامت اختیار نمودند و هم همه ساحات شهرک مؤمن آباد را نیز به مشاهده و سیاحت نشستند. شاه در این

منطقه با شخصیت نهایت خوش نام با علم و دانش، میر سید جلال الدین گل دسته ملاقات نمودند و به مرور زمان با مردمان ختلان روابط ایجاد نموده و اکثریت آنها با آئین و کیش خود دعوت نمودند و برای استحکام و تقویت این فرآیند کار عقیدتی، چند تن از خلیفه های شغنان را به آنجا فرستاد تا امور باور های دینی را با آنها به آموزش گیرند و آنها را در راستای شناخت واقعیت های عینی و عقیدتی همکار و همیار شوند. بعد ها آن قریه را به نام دهکده **شغلان (شغلان)** مسمی ساختند. در این ناحیه شخصیت دیگری زندگی می نمود که وی را سید علی شاه ولی می شناختند. ایشان مادامی که از ورود شاه خاموش اطلاع حاصل نمودند، الی منطقه مؤمن آباد به استقبال شاه خاموش با پای پیاده حضور رساندند و از ایشان استقبال نغزی به عمل آوردند. " ( **سرخ افسر** )

**برخی** ها را باور بر این است که گویا نام شغنان ، یکی از قدیم ترین نام های اقوام آریایی است که به نام سکایی ها و یا سکایا، که چند هزار سال پیش از امروز در فلات پامیر حیات بسر برده اند، گرفته شده است، و گفته میشود که شغنایی های امروز از بقایای همان سکایی های اند که زمانی در فلات پامیر زندگی نموده و بر دسته های قومی خورد و کوچک دیگری تاخت و تاز نموده و مناطق شان را گرفته و آنها را به خویشتن مُدغم ساخته اند. مبنی بر همین ادعا است که گویا زمانی در شغنان باستان سه برادران زندگی نموده اند و مادامی که محیط زندگی را بر خود تنگ دیده و با هم به مناقشه بر خواسته اند، سبب شده است که مهاجرت های محیطی صورت گیرد، در نتیجه دو تن از این برادران سه گانه، یکی رهسپار اشکاشم و دیگری وارد دهلیز و اخان کنونی میگردد. حتی میگویند که سالیانتمادی میان آنها درگیری ها و مناقشات فصلی و زمانی صورت گرفته است که علت بروز آن را فقط موجودیت موقعیت مناسب جغرافیایی، سیاسی، استراتژیک و اقتصادی مناطق اشکاشم و واخان، بوده است که هر یک از برادران خواسته اند تا بر این گوشه ای از محیط تسلط پیدا کنند و به حاکمیت خویش ادامه دهند.

برخی دیگر از پژوهشگران به این باور هستند که گویا شغنان همان محل جغرافیای باستان است که در اثر ماندگار شاهنامه از آن به عنوان **(خیون)**، شغنان یاد شده و اهالی آن را خیونیان یا خیوانیان، (شغنانیان)، گفته اند. در بعضی از آثار محققین بیان شده است که مردمان منطقه شغنان ارتباط با آئین

زردشتی داشته باشند، که به ثبوت رساندن این مسئله آنقدر هم ساده به نظر نمیرسد، اما گفته میتوانیم که شغنائیان بیشتر به آئین مهر پرستی و ابستگی دارند، زیرا بسا از سنت های فرهنگی و باور های دینی این مردمان به گونه نمادین و سمبولیک، از روش های مهر پرستی (**میترائیسم**)، ناشی شده است. به گونه مثال تقدیس از خورشید، آتش، هم اکثراً حتی دیده شده است که مردمان این ناحیه به خورشید، آتش، مهتاب، ستاره ها، سوگند میخورند. اما این مسئله را باید دانست که چون شغنائی ها مانند سایر مناطق مرزی بدخشان باطنیه هستند، آنها اجرام سماوی را بازتاب دهنده نور آفرینش و نشانه های خداوندی میدانند، و از این سبب است که به این اجرام سماوی سوگند یاد میکنند.

کمال الدین اوف در اثر "**جغرافیای تاریخی سغد و تخارستان**"، از قول سیون تسان، جهانگرد معروف چینی، می نویسد که "**شکنی**"، (شغنان)، در شمال "**دمو-سی-ته-دی**"، یعنی واخان امروزی موقعیت دارد. وضعیت و موقعیت جغرافیای سیاسی و اجتماعی کنونی شغنان با این چنین نظریات در مطابقت کلی قرار نمیگیرد، زیرا در قدم نخست ناحیه نهایت خورد است، ولی گمان دیگری را که میتوان قیاس نمود اینکه به گمان غالب شغنان شاید یک زمانی دارای حدود و ثغور بزرگتری بوده و شامل **اشکاشم، واخان، زیباک، شیوه، روشن، راغ، یفتل** و سایر مناطق همجوار بوده است، که در زمینه باید مدارک بیشتری را باید در اختیار گذاشت. شغنان ناحیه ای است که در آن زمین زراعتی به حد کافی در اختیار ساکنین آن محل قرار ندارد، ولی مردم این ناحیه به گونه نسبی با داشتن امکانات محدود شان از آن به منظور تداوم زندگی روز وار خود استفاده درست به عمل می آورند. با وصف آنکه باغستان های زیادی در ناحیه شغنان وجود دارند، اما با آنها درخت های میوه دار و مثمر آن تنها برای یک مدت کوتاه در موسم تابستان میتواند نیازمندی های مردم این ناحیه را نسبی تکافو نماید. میوه های نا همگون در آنجا موجود هستند که میتوان **از توت، زردآلو، آلو، آلو گیلاس، سیب، غوز، گیلاس، ناک، به شمول مرغابی ناک**، که در اکثر مناطق افغانستان و حتی کشور های همسایه نیز به نظر نمیرسد. از دید محصولات زراعتی این ناحیه دچار دشواری های بیشماری بوده و حتی زمین بایر هم وجود ندارد تا روی آن کار نمود و محصولات زراعتی را



جهت سپری نمودن زندگی طبیعی سالانه ، بدست آورد.مشهور ترین و یا بهتر گفته شود، مروّج ترین مؤلفه های پیداوار زراعتی این ناحیه، **گندم، جو، جواری، ارزن، جودر، باقلی، مُشنگ** ، و غیره می باشد. یکی از مناطق وسیع وابسته به شغنان، ناحیه شیوه است که دارای مراتع وسیع بوده و مردم بومی اندکی در این منطقه زندگی می کنند که همگان مصروف و مشغول کارزار زراعت و دامپروری هستند. اکثر چراگاه های این منطقه در اختیار مردمان اصلی این منطقه نبوده و همواره توسط زورمندان به نحوی از انحا بالای کوچی های سایر ولایات و مردمان حایز پول و سرمایه به فروش رسانیده شده است. بطور مثال در زمان جهاد و بعد از حاکمیت جهادی، این منطقه توسط قوماندان های محلی به کوچی های آستان کندوز (**کهن دژ**)، به فروش رسیده است که اسناد و مدارک آن به زبان انگلیسی موجود است که توسط یک تن از کارمندان اداره حلال احمر (**صلیب سرخ**)، بین المللی در افغانستان، که در نتیجه سروی پژوهش گونه صورت گرفته است، در اختیار قرار دارد، که مزین با امضای قوماندان ها و افراد معلوم الحال شغنان می باشد. باید اظهار نمود که این ناحیه همواره اسباب درگیری های گروهی، برخورد های فیزیکی میان ناقلین و باشندگان اصلی، بوده است. منطقه شغنان مانند سایر مناطق مرزی بدخشان در درازای زمانه های زیاد، در مسیر شاه راه ابریشم قرار داشته و مردم این ناحیه یک جا با دیگران از این طریق به کشور های چین، هندوستان، بنگله دیش، پاکستان کنونی، سری لانکا، که به اصطلاح قدیم جزیره سرانندیب یاد میگردید، جهت بازرگانی، حصول علم و معرفت، بررسی و شناخت تہذیب و فرهنگ سایر مردمان، تبادل اندوخته ها، و آشنایی با دنیای برون مرزی ، رفت و آمد داشته اند، که اسباب آفرینش فرهنگ و تہذیب جدید را فراهم ساخته است. باید گفت که قول برخی از پژوهشگران در مورد این اقوام درست نیست به ویژه زمانی که اظهار می نمایند که گویا زمانی این مردمان باعث ادیت و آزار دیگران در شاه راه ها شده اند، در صورتی که این مردمان ناحیه شغنان، اطراف و اکناف آن بوده است که همواره مورد هجوم بیگانه ها قرار گرفته و مال و منال اندکی هم که داشته اند، به یغما برده شده و مزید بر آن بر باور های دینی و عقیدتی شان نیز، تاخت و تاز ها صورت گرفته است.

بر بنیاد اظهارات **محسن سفیدان، شخصیت های صاحب نفوذ، اربابان، آقسقال ها، میرزا ها، و مجریان عملکرد بر باور های دینی،** و داشته های

شفاهی مردم شغنان، باور بر این است که شغنان زمانی دارای شاهان و میر های مستقل و با نفوذ خود بوده ، و قلمرو سابق آن در شیرازه جغرافیای سیاسی کنونی، محدود نمیگردد. شاهان شغنان در زمانه های گذشته جهت حفظ محدوده جغرافیای سیاسی خویش ، دیوار های بلند بالایی را در نقاط نا همگون شغنان، به ساختار گرفته اند و قلعه های مستحکم سنگی را نیز بنیان گذاشته اند، تا از گزند حوادث روزگار و مهاجمان بیگانه ، دهشت افگنان، در امان بوده باشند. جهت به اثبات رسانی ادعای موجوده میتوان از قلعه **بهر پنجه، قلعه فید، راشه قلعه ( قلعه سرخ )، و دیوار مستحکم سفیل، یا ( صدفیل، صد قطار )**، نام گرفت. همچنان میتوان از موجودیت مخروبه ها و حصار های کهن دیگری نیز در ساحات مختلف شغنان یاد کرد، که توسط باشندگان محل به نام توپ خانه ، سر زبان ها است. موجودیت این همه حصار ها، قلعه ها و دیوار ها، از یک تہذیب و تمدن کهن و ابتدایی نماینده گی کرده و حاکی از آن است که شاهان ، میر های و حاکمان شغنان در این مناطق و اماکن نیرو های رزمی و جنگی شان را حفظ نموده و به منظور دفاع از حریم دست داشته خود، و تاخت و تاز مجدد جهت عقب رانی هجوم اوران، بکار برده باشند.

لازم میدانم تا مسایل بیشتری را در مورد ناحیه شغنان ذکر کنم، زیرا بسا موضوعات ناب و تقریباً دست اول در اثر دکتر **" پامیرزاد "**، **" تاریخ شغنان باستان "**، و جزوه **حسینی " حسنیار "**، **" بدخشان و اسماعیلیان "** به طور مشرح و مفصل بازتاب گردیده است. من فقط سعی نمودم تا از آن مسایل و اموری یاد آور شوم که در این دو اثر با ارزش کمتر به ملاحظه رسیده است.

### **آئین و ( کیش ) اسماعیلی در شغنان**

پیش از آنکه در مورد تاریخ پیدایش و گسترش آئین اسماعیلیه در منطقه شغنان بدخشان افغانستان مسایلی را بازتاب دهم، لازم میدانم که به نحو فشرده، در مورد اینکه چه زمانی دین اسلام در این دیار بر سرنوشت عقیدتی مردمان این سرزمین حاکم گردیده است، موضوعاتی را باید به گونه اختصار مطرح کرد. واقعیت مسلم است که، با گسترش اسلام در خراسان زمین، این عقیده و باور قدم به قدم به مناطق آسیای مرکزی نیز راه یافت که بدون تردید شغنان آن زمان نیز با مناطق همجوارش به مثابه مناطق و محل

های جغرافیایی وابسته به خراسان کبیر که در بر دارنده اکثر کشور های مستقل امروزی، مانند، **ایران، افغانستان، هندوستان، بنگله دیش، سریلانکا، (جزیره سرانديب آن زمان)**، و مناطق ترکستان دیروزی و جمهوری های جدیداً جدا شده از پیکر اتحاد شوروی سابق، دین اسلام را به مثابه باور و عقیده رسمی خود پذیرفتند، و یا اینکه میگویند با زور شمشیر بر سر آنها قبولانده شد.

در مورد ناحیه شغنان، مانند سایر مناطق افغانستان، پیرامون اینکه قبل از پذیرش اسلام دارای کدامین کیش و آئین بوده اند، نظریات و تصورات نا همگون و از هم متفاوت وجود دارد. برخی ها را باور بر این است که مردم این محل "**میترا پرست**"، یا مهر پرست بوده اند، و موضوع مهر پرستی در عقیده و باور آنها وجود داشته است. و اینکه چرا باید با این باور باشند، علت اش این است که گویا در زبان شغنانی واژه ها و عباره هایی وجود دارند که تعبیر و تفسیر شان به گونه کامل بازتاب دهنده تصور مهر پرستی اند از جانب دیگر اقوام این منطقه هنوز هم زمانی که بخواهند سوگند یاد نمایند، به نام های **خورشید، روز، مهتاب، ستاره و غیره اجرام سماوی**، سوگند میخورند. با وصف آنکه بنیاد عقیدتی شان را، بینش توحید، نبوت و امامت، تشکیل میدهد. این در حقیقت خود، بازتاب دهنده تصورات عقیدتی قبل از اسلام آنها، می باشد. اقوال و سخنان غیر مکتوب و مکتوم نیز وجود دارند که حاکی از آنند که گویا این مردمان به آئین زردشتی دل بستگی داشته اند، زیرا که برخی از سنت های موجود مردمان این سرزمین با نظر داشت شکل و مضمون خود، بازتاب دهنده بسا از نکات آئین زردشتی می باشند. مثلاً ادای احترام به آتش، تکریم تقدیس آن، و حتی بعضاً هنگام عزم سفر استفاده از خاکستر آتشدان من حیث وسیله نجات، همکار و همیار در سفر، نیز استفاده به عمل می آورند. و هنوز هم بعضاً شغنانی ها حتی اکثر اقوام مناطق فلات پامیر، که همه باطنیه اند، آتش را بر می افروزند، و زنان، مردان، اطفال خود، کهن سالان و پیچه سفید ها، گرد هم آمده و جهت دفع و رد بلا های زمینی و آسمانی، طلب آمرزش و استغفار نموده و راه ها نجات شان را در جستجو قرار میگیرند. علاوه بر آن ها، با انجام این چنین اعمال و کارکرد ها، بیشتر در فرآیند مسرت و شادمانی قرار گرفته و سپری نمودن زندگی پر بارتر و در انتظار آینده درخشان تر، تابناک، همگان به نوبت

از فراز شعله های آتش بر افروخته در میدان باز به خیزش و پرش می نشینند و برای خود، فرزندان، نسل های آینده و خانواده های شان به شمول ارواح مرده ها، آمرزش و آرامش را مطالبه نموده و عملاً به فرآیند نیایش می نشینند.

مزید بر آن هستند پژوهشگرانی که عقیده و باور شان در زمینه بر این استوار است که گویا مردم شغنان قبل از پذیرش اسلام به آئین بودیسم و به پرستش اجرام سماوی که قبلاً نیز به آن اشاره شد، وابستگی داشته اند که شاید تا جایی هم قرین به حقیقت باشد، زیرا هنوز هم در میان این مردم علایمی از سنت های قدیم و باستان موجود اند که در بازتاب شان از هیکل حیوانات ای که بدست خود شان ساخته شده باشند، استفاده می نمایند. مثلاً هنگام برگزاری جشن نوروز باستان، از خمیر آرد، مجسمه های، گوسفندان، قشقرها، قُچ ها، آهوان، هیکل چوپان، و هیکل انسان های عادی و شخصیت های معروف زمانه های گذشته، را می سازند و هم به نمایش میگذارند و هم مورد تقدیر و تکریم قرار میدهند که بعضاً انسان ها را به یاد و باور آئین ویشنسیسم، که یکی از آئین و کیش هندوئیسم است، وصل می کند، که در آن آئین پرستش بهترین و قوی ترین حیوان را من حیث نماد و سمبول برآورده سازی نیات و اراده های نیک، و ناجی دارین، به پرستش میگیرند. شاید هم باشند از این قبیل مسایل دیگر که میتوان روی آنها بحث نمود، اما ترجیح میدهم تا به اصل موضوع بر گردم که پیدایش کیش و آئین اسماعیلی در میان مردمان سرزمین شغنان بدخشان افغانستان است.

در میان مردمان شغنان، علایم پرستش آتش در بسا موارد به مشاهده میرسد، که از طریق آن میخواهند کیش و آئین گذشتگان خود را زنده نگاهداشته و در تداوم آن نقش زمانی و مکانی خود را حفظ و حراست نمایند. جهت وضاحت بیشتر این مطلب میتوان از روشن نمودن گیاه کوهی لوبان که به اصطلاح محیطی "**سِتْرَخَم**" نامیده میشود نام برد که آن را در مواقع حسرت، شادمانی، غم و غصه، می افروزند و باور دارند که این بر افروزی این گیاه کوهی و استنشام بوی خوش آن باعث تنویر دلها، رفع کدورت ها، و هم باعث دور سازی پدیده های منفی، اندیشه های سالوسی و شیطانی از خانه دل گردیده و باعث تقدیس و تکریم منازل و کاشانه های عاملین اماکن مقدس و مکرم میشود، و از سویی هم اسباب هم آیش و تقرب فرشته ها، و ارواحان گذشته میشود تا آنها خود را در نتیجه استنشام این گونه گیاه خوش

بو، بار مجدد به این جهان بیایند که زمانی آن را وداع کرده بودند و حیات بار مجدد خود را که در حقیقت همان نظریه تناسخ است، در یک پیکره جدا و روح واحد اما کاملاً متفاوت از هستی و وجود جسمانی قبلی، آغازگر شوند. در صورتیکه این فرآیند به مثابه عنصر فرهنگ اجتماعی، و عقیدتی در همه ادیان و تهذیب های مردمان کائنات موجوده ما، به شمول **عیسویت**، **یهودیت**، **هندوئیسم**، **بودیسم**، **و در عقاید و باور های مردمان یونان باستان**، **مصر قدیم**، **بابلستان**، **ترک ها**، **مغول ها**، **و بها ئیسم**، نیز وجود دارد، و فقط هدف غایی آن خدمت انسان به آفریدگار ش از طریق بازتاب های نمادین تشریفات مذهبی می باشد و هم باید بهترین کیفیت زندگی اخلاقی و عقیدتی را در فرآیند پیشبرد این چنین شیوه ها انعکاس دهند. این گونه عمومیت بودن برخی از سنت ها نشان دهنده روحیه کثرت گرایی، تعدد پسندی فرهنگی و اجتماعی، میان انسان های این کره خاکی است که همه شان جهت دریافت حقیقت مطلق به شیوه های گوناگون و لی انفرادی، جمعی، متحدانه، هم صدا و همنوا، مساعی لازم را بخرج میدهند.

علت رجوع انسان به مسایل و وسایل، من حیث مراسم تشریفات مذهبی، فقط طلب پوزش، استغفار، بازیابی و پویش راه نجات از ضلالت دینی و دنیوی، از آفریدگار شان بوده که با در نظر داشت صلاحیت و ظرفیت فهم و بینش انفرادی شان و ادار میشوند تا تعهد و اظهار بیان وفا داری، بیعت و تسلیمی خویش را به مفهوم واقعی و عقلانی اش در برابر آن نیروی جاویدان نموده باشند، زیرا هیچ انسانی نمیتواند به طور مستقیم، به فهم و پیدایش آفریدگار خود نایل گردد. از این سبب باید همواره به وسیله ای باید متوسل شد و راه نجات و بیرون رفت را جهت قربت الهی در تکاپو شد.

پدیده های دیگری که در میان مردمان این منطقه من حیث سنت عقیدتی باقی مانده است، بردن چراغ، شمع و یا سایر عناصر وابسته به پدیده های روشنی آفرین به قبرستان ها و زیارت گاه ها است، که در واقعیت این مسئله در میان اکثر اقوام و مردمان ساکن در افغانستان و بیرون از آن نیز مروج است. این کارکرد ها و کردار انسان ها دارای تصورات و اندیشه های گوناگون است. برخی ها را باور بر این است که بردن چراغ به قبرستان ها و زیارت گاه ها، باعث روشنی و تابناک شدن هر چه بیشتر روح، افراد وفات یافته میگردد و از سوی دیگر هم باور دارند که چون هنگام باز پرس در

روز جزا، اگر بنده کار کرد های درستی نداشته و در طاعت و عبادت خود کاهل و سهل انگار بوده است، امکان دارد، موقعیت وی در وا پسین روز در وضعیت تیره و تاریک قرار گیرد، از این سبب لازم دانسته میشود تا با چراغ دنیوی که بخاطر یاد ارواحان در گذشته روشن میشود، زمینه روشن تری برایش مساعد گردد و هم عذاب گور نیز کاهش خواهد یافت، در صورتیکه بر اساس اندیشه های عقلانی که سنت اسلامی است، باید گفت که در داخل قبر تنها جسم انسان است و نه روح انسان، زیرا روح باید به مرجع اصلی خود وصل گردد و به معراج روحانیت یعنی وحدت الوجود برسد، و با جانان خویش به وصلت و قربت جاویدان برسد.

برخی ها را باور بر این است که این گونه عملکرد های انسانی، نشانی است از بینش و اندیشه ارواح پرستی که در میان افراد، اقوام و دسته های مختلف باور های دینی وجود دارد. به ویژه میگویند که ارواحان بعد از یک مدت زمان دوباره به دنیا می آیند، زیرا میخواهند که دنیای گذشته خود را مورد بررسی مجدد قرار دهند و به اصلاح دوباره خودی اقدام نمایند. مگر بعضی ها به این باور اند که چون انسان ها در آن جهان مسافر هستند و میل دارند برگشت نمایند، اما خانواده متوفی آنقدر گویا به این مسئله توجه ای نداشته است، از این سبب روح پریشان گردیده و هموار در رویای خانواده ها می آید، و لذا بر خانواده لازم میشود که چراغ دنیوی را به نام آنها روشن سازند تا از این پریشانی رها یابند و هم غذایی را به نام آنها به پخت می گیرند و بخاطر آسایش مجدد روح آنها، با این چراغ ها به قبرستان رفته و برای شان اتحاف ادعیه میکنند، و آرامش ابدی را برای آنها استدعا میکنند، تا باشد خویشان را از تشویش نجات داده و باعث انجام مسؤولیت اخلاقی و عقیدتی در برابر روح و روان شخص در گذشته مربوط به خود، انجام داده باشند.

در مورد اینکه چه زمانی مردم شغنان و سایر مناطق مرزی بدخشان افغانستان، به شمول شغنان بدخشان جمهوری تاجیکستان و در کلیت آسیای میانه به آئین اسماعیلی گرویده اند، نظریات، نگارش ها و تبصره های نا همگون وجود دارند، اما یگانه منبع مؤثق و مستندی که در این اواخر در اختیار پژوهشگران، تاریخ نگاران و باورمندان این آئین قرار گرفته است، اثر دانشمند و محقق سرشناس دکتر فرهاد دفتری است که "**مختصری در تاریخ اسماعیلیه**"، عنوان یافته که از همه منابع درونی و بیرونی در تدوین و تألیف آن کار گرفته شده است. موصوف نیز در اثر خود از کمبود و فقدان

مواد معتبر قابل دسترس در مورد تاریخ اسماعیلیان آسیای میانه و مناطق پامیر شکوه نموده است. وی این چنین در زمینه بیان داشته است:

" با توجه به این دشواری ها، و شکاف هایی که در معلومات هست، یافته های تحقیقات جدید را در باره وضع اسماعیلیه در دوره بعد از الموت باید کلاً موقتی تلقی کرد. پیشرفت های بیشتر در این زمینه مالملاً وابسته به کسب فهم و شناخت بهتر از تاریخ و سنت های دینی و ادبی جوامع عمده نزاری در دوره بعد از الموت بویژه جوامع آسیای مرکزی و شبه قاره هند دارد که در آنجا ها قبل از فرارسیدن روزگاران جدید، کثیری از نزاریان اقامت گزیده بودند. تنها در آن زمان میتوان تاریخی پیوسته و مرتبط از اسماعیلیه در دوره بعد از الموت، با انواع ابعاد آن، نوشت.

تحقیقات جدید به پیروی از بررسی های پیشگامانه و ایوانف میان سه دوره عمده در تاریخ اسماعیلیه نزاری بعد از الموت، تمایز میگذارد، یعنی یک دوره مبهم اولیه که دو قرن نخستین بعد از سقوط الموت را در بر میگیرد، دوره احیای انجمن، از نیمه قرن نهم/ پانزدهم تا پایان قرن دوازدهم/ هیجده، و دوره جدید که از قرن سیزدهم/ نوزدهم آغاز می شود. ما بحث خود را بر مبنای این رده بندی، با در نظر گرفتن تحولات عمده منطقه ای که در کیش اسماعیلی در دوره بعد از الموت، پدید آمده است، سامان داده ایم.

چنانچه گفتیم اسماعیلیان بدخشان و دیگر بخشهای آسیای مرکزی اساساً بیرون از دایره شقاق نزاری- مستعلوی و محدوده دولت نزاریان در ایران قرار داشتند. در واقع، ما اطلاع زیادی از تاریخ اسماعیلیان آسیای مرکزی از زمان ناصر خسرو تا حمله مغول نداریم. این منطقه تا دوره الموت به طور کامل اسلام را نپذیرفته بود. اسماعیلیان آسیای مرکزی، و نیز عده زیادی که هنوز به ادیان قدیم ایرانی معتقد بودند، ظاهراً در دوره اخیر الموت در نتیجه فعالیت های دایمانی که از قهستان بدانجا فرستاده شده بودند، به

امامت نزاری قائل شدند. این امر را روایات محلی نزاریان بدخشان، که آغاز دعوت نزاری را در آن منطقه در زمان قدیم تر، یعنی در نیمه قرن ششم/ دوازدهم قرار میدهند، بطور اصولی تأیید می کنند. همین طور نزاریان فارسی زبان به علت روابط نزدیک شان با تصوف در دوره بعد از الموت، بعضاً از بزرگترین شاعران ایران را از هم کیشان خود شمرده اند و گزیده های اشعار آنها اینک مخصوصاً در کتابخانه های خصوصی نزاریان بدخشان باقی مانده است. از میان چنین شاعرانی می توان از سنایی، فرید

الدین عطار، جلال الدین رومی، و نیز شخصیت های و شاعران متصوّف کوچتری جون قاسم انوار، ( 1433/837 )، نام برد.

نزاریان آسیای مرکزی همچنین عزیز الدین نسفی ( 1262/661 )، را که یکی از استادان محلی معروف تصوف است، از هم کیشان خود دانسته و رساله صوفیانه او موسوم به **زبده الحقایق** را یک اثر اسماعیلی به شمار آورده و در نگهداری آن اهتمام ورزیده اند. اسماعیلیان نزاری ایران، افغانستان و آسیای مرکزی اشعار شاعران متصوف سرزمین های ایرانی را در مراسم دینی و خود که اغلباً شبیه و نزدیک به مجالس ذکر و دعای صوفیان است، می خوانند. " ( فرهاد دفتری، مختصری در تاریخ اسماعیلیه )

دکتر حفیظ الله عمادی در یکی از مقاله های شان که در مورد اسماعیلیان بدخشان به نگارش گرفته شده است برخی نظریات را در مورد تاریخ بدخشان بویژه اسماعیلیان ، این جنین نوشته است:

" بعد از استقرار حاکمیت امیر امان الله خان و ایجاد روابط دیپلماتیک با کشور چین، مو صوف نماینده ویژه خود را به نام عبد الکریم خان و شخص هم سفرش که یکی از پناهندگان سیاسی انقلابیون هندوستان موسوم به **(راجا ماهندرا پرتاب )** ، که وابسته به یکی از احزاب سیاسی هند بود، از طریق شنکیانگ به چین فرستاد. حکومت بریتانیا از این اقدام شاه امان الله خشمگین شده و هم حمایت شاه امان الله از جنبش آزادی خواهانه هند برتانوی، باعث ملالت بیشتر بریتانیا گردید. از این سبب حکومت انگلستان از سر سلطان محمد شاه که روابط نهایت مستحکم با مسلمانان هند برتانوی داشت، خواست تا از نفوذ خود کار گرفته و شاه امان الله خان از فرستادن هیأت و نماینده خود از طریق خاک پامیر که اکثر پیروان آئین اسماعیلی اند، مانع شوند.

حکومت بریتانیا به این باور بود که شاید شنکیانگ بتواند نقشی را در تجهیز و تأمین روابط با مخالفین بریتانیا و تقویه جنبش آزادی خواهی هند برتانوی، بازی نماید. حکومت بریتانیا بخاطر این مسئله جاسوسان خود را به مناطق چترال، گلگت و هونزا جا بجا نمود. در آن زمان سر سلطان محمد شاه به نسبت شرایط دشوار زمانی و مکانی، نتوانستند جهت دید و بازدید از مریدان و پیروان خود داخل خاک افغانستان شوند. موصوف تنها به فرستادن نماینده خود مشنری سبز علی اکتفا نمود، و همان بود که پیر سبز علی در سال 1923م، به بدخشان سفر نمودند تا از هم کیشان خود دیدن نموده و پیام قائد شان را نیز در راستای گونه های عملکرد بر طریقه و عقیده ، برای شان



انتقال دهند. بعد از سقوط حکومت امان الله خان الی دوره حاکمیت سردار محمد داؤد، اسماعیلیان بدخشان داری دشواری های معین زندگی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و عقیدتی بودند.

در شغنان مراسم تشریفات مذهبی توسط پیر ها و خلیفه صورت میگرفت. آنها خود را از خاندان سادات به حساب می آورند. آنها افراد با صلاحیت و صاحب اختیار عقدتی و اجتماعی در میان مریدان خود هستند. در میان اسماعیلیان شغنان برادران اهل تشیع دوازده امامی که دارای حقوق و امتیازات مساوی با سایر شغنانی ها هستند و هیچگونه فشاری بالای آنها در هیچ زمانی وارد نه شده و هر گز میان آنها و اسماعیلیان مناقشه و مخالفتی وجود نداشته است. قشر روشن فکر و منور مردم شغنان بخاطر داشتن شرایط دشوار زندگی اقتصادی و اجتماعی، و سایر محرومیت های زندگی با الهام از تاریخ و زندگی هم کیشان خود در جمهوری تاجیکستان و چین یعنی ترکستان قدیم، و مبارزات تنویر گرایانه مردم افغانستان در فراز و فرود تاریخ، رو به سیاست آورده و از تحولات سیاسی - اجتماعی مثبت کشور شان در همه برهه های تاریخ کشور شان، حمایت نموده اند. "

### **حاکمیت ها، تفتیش عقاید، اغتشاش محرم و انگیزه های آن**

انگونه که در سطور قبلی هم ذکر نمودم، اسماعیلیان، اقلیت نه چندان بزرگی را در آستان بدخشان افغانستان تشکیل میدهند. آنها بصورت کل در مناطق: دهکده درایم، ولسوالی جُرم در منطق کران و منجان و علاقه داری زیباک، ولسوالی اشکاشم، و اخان، شغنان، روشان، درواز، خواهان، و دره وردوج، و سایر مناطق نا مکشوف، زندگی بسر می برند. اسماعیلیانی که در این مناطق زندگی بسر می برند، از نقطه نظر نژادی اقلیت های کوچکی از تاجک تبار هستند که هر کدام دارای مسایل مشخص و نا همگون زبانی، فرهنگی و اجتماعی خود بوده و دارای تصور مشخص پیرامون باور های دینی خود از دیدگاه تاریخی هستند، که به زبان عام و در سیاق پژوهشگران و گذشتگان ما، به نام پیروان سنت پیر شاه ناصر خسرو و یا باطنیه، یاد میشوند.

طوری که برخی ها معتقد اند که گویا شخصیت های روحانی وابسته به جامعه فرهنگی و عقیدتی ایران کنونی، و خراسان آن زمان، به ویژه بعد از فروپاشی حاکمیت اسماعیلیان در الموت، به منطقه شغنان آمده و باعث

گسترش عقیده اسماعیلی شده اند، در صورتی که شواهد و مدارک زیادی در دست است که آئین اسماعیلیه در این منطقه حتی قبل از دعوت پیر ناصر خسرو آغاز گردیده و بر میگردد به زمان امامت امام محمد باقر (ع)، که موجودیت و کار کرد های ابوالمعالی علی ابن اسد، من حیث اسطوره ای در تاریخ آزادی خواهی و آزاد اندیشی اسماعیلیان بدخشان، شاهد این ادعا است. **در این جا از علی ابن اسد، چیزی را باید به نگارش گرفت.**

ابوالمعالی علی ابن اسد امیر بدخشان، یکی از فرزانه دانشمندان اسماعیلی بدخشان است، نقش بزرگی را در زندگانی اسماعیلیان شیعه امامی مسلمان ایفا نموده است. وی شخصیت اهل سیاست، فقیه، متکلم و ادیب توانا بوده است، و چندین سال امارت مستقل سرزمین بدخشان را داشته و بعد از او جانشین های او برای سالیان متمادی دیگر در منطقه بدخشان حکم روایی داشته و میل داشته اند، الگویی از حاکمیت فاطمیان مصر، را در این سرزمین که حاوی حقایق و نظام عدل و عدالت بود، به ارمغان بیاورند. علی ابن اسد با مقاومت بی نظیر در برابر ستمکاران سلجوقی قرار میگیرد، و از سرزمین و مقدسات آن به شمول جغرافیای سیاسی و اخلاقیات اجتماعی آن که باور های دینی را نیز در قبال داشت، شجاعانه دفاع نمود و نبرد زندگی را با افتخار به سر منزل مقصود رسانیده و رضای خدا و خلق او را برآورده می سازد. وی سراسر زندگی خود را در راه تبلیغ و ترویج آئین تنویر افکار، تقویت ایمان، و گسترش اندیشه های اخلاق دینی، وقف نموده و با استقامت و پایداری در برابر حوادث ناشی از تعصب و بیداد و جزم گرایی، ایستادگی کرده است. دوره زندگی او نشان میدهد که او شخصیتی بوده دارای مهارت های گوناگون، در زمینه های مختلف و همواره راه بیرون رفت از مسایل به میان آمده و دشواری های ناشی از رقابت های غیر سالم، را با حسن نیت و منطق گویای اسلامی و شرعی، حل و فصل نموده است. وی در بدخشان امارت مستقل خود را در برابر بیداد حاکمیت سلجوقی ها پایه گذاری نموده و جنبش استقلال و آزادی خواهانه آنجا را رهبری میکند. در سراسر تاریخ بدخشان بطور کل، و در همه دوره های تاریخ اسماعیلی های آن مناطق شخصیتی با چنین مهارت و شایسته سالاری، و اخلاقیات معنوی و نظام دولت مداری، وجود نداشته است. دوره حیات امیر علی اسد، از جهات گوناگون، دوران مملو از حوادث مهم

و دلخراش بوده است. دوره بردار نمودن حسنک وزیر، دوره تعقیب و پیگرد ابو علی سینا، داغ نمودن جسم رودکی، و دوره راندم فردوسی از غزنه و در فرجام دوره به آتش کشیدن و تاراج خانه و کاشانه ناصر خسرو قتل عام و نسل کشی اسماعیلیان در مناطق و مساکن آنها در جهان. همه این گونه رخدادها و حوادث پی در پی، در تصور و بینش اندیشمندان امیر اسد ریشه کرد، جوانه گرفت و قابل درک شد و شور و غوغای عمیق در او برانگیخت که باعث ارمغان سرزمینش گردید.

این آزادی زیر قیادت خردمندان و شخصیت بی بدیل او که از سیاق اجتماع زمان خود، قد بر افراشته بود و درد و رنج و الم انسان های محیط پیرامون خود را نهایت نغز میدانست و نیازمندی های جامعه را شناخته و حساسیت های آنرا درک مینمود، بدخشان را به سرزمین فرهنگ، تهذیب، دیگر اندیشی، و استقلال باور های دینی و عقیدتی، نوآوری های اجتماعی با معیار های منطقی آن تبدیل کرد و هر گونه برتری جویی و از خود راضی بودن را مردود می دانست. وی در محراق قدرت و حاکمیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دینی خود، تبعیض، جزم گرایی، و برتری جویی را دور از واقعیت های زندگی انسان ها دانسته و شیرازه باز آزادی کامل همه شعایر مذهبی، آئین، کیش و باور های دینی را به میان آورد. امیر اسد خود را تنها در شیرازه بینش اسماعیلیسم محدود نکرده، بلکه با یک برنامه گسترده و مفید اجتماعی شفاف، زمینه فعالیت همه دیگر اندیشان را مساعد ساخته و آغوش هم گرایی، تعدد پسندی، هم دلی و هم زبانی را در برابر همگان باز گذاشته بود. دوره امارت او، یک دوره فرهنگ سازی بدخشان، دوره گسترش بینش اخلاق انسانی، یاری در راستای بالندگی جوانه های دانش و خرد که از سرزمین های دیگر به این مرز و بوم حضور پیدا نموده بودند، در همکاری نهایت نزدیک با آنها و طیف گسترده ای از قشر منور و روشن ضمیر، به نحو شایسته سالاری، از عهده امارت سرزمین خود، به خوبی بدر آمد.

سال های حاکمیت امیر بدخشان، مصادف با سرکوب جمعی و بی رحمانه اسماعیلیان در غور، غزنه، و برخی شهر های دیگر. در چنین وضعیتی تنها جایی که مستقل بود، بدخشان و سایر مناطق پار دریا، و نواحی فلات پامیر، زیر اثر بدخشان قرار داشت. مراکز فعالیت ها، در نواحی جنوبی مانند، گرم چشمه، مناطق علاقه جات شمال پاکستان کنونی، به شمول گلگت،

هونزا، غزر، کنجوت، کشمیر، ناحیه کوهستانی تراجمیر، و در مناطق شرقی، الی یار کنت، قوقند، سری قول، و قاشقر (کاش غر)، را در بر میگرفت، و در شمال تا نواحی خوارزم، سمرقند و بخارا را در بر میگرفت همه این نواحی را زیر واری و بررسی خود قرار داشت.

امیر اسد، شخصیت منور بدخشان، و بنیان گذار نهضت آزادی خواهی بدخشان، با پیروی از جهان بینی حسن صباح یکی دیگر از چهره های اسماعیلی است که بر بنیاد مساعی مشترک د اعیان اسماعیلی بدخشان زمین که با امیر در مفاومت و مشارکت کاری قرار داشتند، دامنه کار کرد ها و کارزار تبلیغاتی و دعوت باطنیه را در میان مردم و حاکمان سلجوقی و غزنوی، گسترش داده که در نتیجه بیشترین رقم حاکمان دربار سلطان غور به کیش و آئین اسماعیلی گرویدند، و حتی میگویند شخص سلطان خود نیز به این آئین گرویده بود.

همان بود که در سال های (441-445 ش) مطابق (1052 – 1053م) حکیم دانشور، شاعر پر نام و فیلسوف دانا و حکیم زمان، حضرت پیر شاه ناصر خسرو، حجت جزیره خراسان در بحش امور دینی و مذهبی و دعوت باطنیه، توظیف میشود و بعد از سپری نمودن سفر هفت ساله که در سفر نامه اش بازتاب یافته است، خویشتن را به خراسان زمین که بدخشان در آن نقش قلب تپنده را در راستای انتشار گرایش عقلانی داشت، میرساند و با شان وشوکت فراوان و با آغوش باز امیر بدخشان و مردم دیانت شعار آن سرزمین، مورد استقبال گرم قرار میگیرد و زمینه دعوت و تبلیغ را برایش مهیا می سازد. حکیم فرهیخته، ناصر خسرو در محیط بدخشان با شخصیت های معروف و مشهور، مشنری ها و مبلغین خوش نام اسماعیلی، مانند جهان شاه، خواجه بشیر، سید سهراب ولی، بابه حیدریمگی، سید محمد مدنی، خواجه سلیمان، احمد دیوانه، حمیدالدین ضریری، شاه سید محمد محدث،... و غیره معرفت حاصل میکند و برای تعمیم برنامه ها و طرح های خود با آنها تدابیر لازم را اتخاذ می نماید.

دعوت روشنفکرانه این حکیم فرزانه، که بلخ زادگاهش بود شرایط محیط زیست برایش تیره و تار میشود و بخاطر گریز از جاهلان و جامد فکران رهسپار سرزمین بدخشان گردیده و بد خسانی ها را به نام فرشتگان یاد می نماید و خویشتن را فرمان روای شیعیان بدخشان، خطاب نموده میگوید:

**دانی که چون شدم چو ز دیوان جدا شدم      ناگاه با فرشتگان آشنا شدم**

## بر جان من چو نور امام زمان بتافت لیل السرار بودم و شمس الضحی شدم

امیر بدخشان که به عین الدوله ابوالمعالی علی ابن اسد معروف و مشهور است، شخصیت بیدار دل، هوشیار و روشن ضمیر، دور اندیش و منور، صاحب رای، دارای حافظه قوی و پندار و کردار نیک، بوده است. به خواهش امیر بدخشان، حکیم ناصر خسرو کتاب مشهور خود را جامع الحکمتین که پاسخ است به پرسش های کلامی مجموعه شعر های ابوالهیثم جوزجانی شاعر اسماعیلی و هموطن ما که در سده چهارم به سرایش گرفته است. ناصر در این اثر گهر بار خویش موضوعات بسیاری را از جمله دلایل اثبات صانع، توحید، نبوت، امامت، کمال آفریدگار، تفاوت میان مدرک و ادراک، تناسب میان جسم و جان، روح و روان، عقل و نفس، اثرات اجرام فلکی بر نفس، جسم و جان انسان، شناخت ابدیت و سایر مسایل را مورد بحث، مکالمه و مجادله قرار میدهند.

امیر فرهیخته همواره با متفکران و اندیشمندان غیر اسماعیلی در باب مسایل کلامی و فلسفی فعالانه به بحث پرداخته و مسایل آزادی، جبر و اختیار را مطرح نموده است. سرزمین بدخشان، سرزمین فرهنگ، شعر، سرود و ترانه است که امیر آن نیز شاعر، نویسنده، فرهنگی، جمع گرا و تعدد پسند و شایسته سالار است و در هر قالب و اوزان شعری طبع آزمایی کرده و در هر زمینه آن موفق و کامگار بوده است. نمونه هایی از طبع پر فراز شعری او این چنین است:

فخر دانا به دانش و ادب است	فخر نادان به جامه و سلبست
ادب و دانش از ادیب کنون	خوار و در چند مرد با ادب است
ناکسان پیشگام کام روا	فاضلان دور مانده وین عجب است
سبب این همه نداند کس	جز همان کو مسبب سبب است

شخصیت فرهنگی امیر، متشکل از بنیادی ترین بینش درونی و فطری، تفکر و اندیشه او با جهان بینی ژرفش که در جهات تحقق آن کار میکرد، و شیوه دولت مداری او که با تصور گرایش عقلانی اش مزین بود و در برقراری کثرت گرایی فکری مساعی خویش را بخرج میداد، مورد توجه همگان قرار داشت و بازتاب دهنده اخلاق مشارکت همگانی، همسویی، هم زبانی و همدلی، تساوی حقوق انسان و شهروند، و جمع گرایی او را در همه ابعاد زندگی فردی، عقیدتی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی او به شمول بهترین شیوه حکومت داری، می باشد.

اسماعیلیان مناطق مرزی بدخشان، همیشه از نقطه نظر تاریخی، سیاسی، اجتماعی، عقیدتی، فرهنگی، زبانی و نژادی، مورد توهین و تحقیر حاکمان محلی و منطوقی قرار گرفته اند. از همین سبب آنها همواره در عملکرد بر طریقه و عقیده شان، به گون نیمه تقیه به سر برده و نتوانسته اند عملکرد های آزادانه باور های دینی خود را به مثابه اسماعیلیان شیعه امامی مسلمان، داشته باشند. اگر چه قابل یاد آوری است که مسئله تقیه در آنجا به گونه ای نبوده است که امروز برخی از نویسندگان آنرا ترسیم میکنند، تنها مراسم تشریفات مذهبی این مردمان در خفا و کتمان صورت میگرفت، اما کیش و آئین شان برای همگان واضح بود. همه اطرافیان آنها اعم تسنن و تشیع، از نظام باور های دینی شان آگاهی داشتند و میدانستند که آنها شیعه اسماعیلی به ویژه از جمله پیروان پیر شاه ناصر خسرو هستند که شیوه های پیری و مریدی و داشتن نظام خلیفه داری در میان شان مروج بوده است. یکی از دلایل کتمان عملکرد شان بر طریقه فقط این بوده است تا از توهین و تحقیر دیگران در امان باشند، و این خود نشان دهنده نبود و دم دموکراسی و آزادی عقیدتی و بیان در داخل کشور ما افغانستان بوده است.

سیستم و شیوه تقیه در شغنان، و یا بهتر گفته شود نظام اختفای عقیدتی باعث حفظ و نگاه داشت ادبیات، عرفان، داشته های فرهنگی، آثار و آفریده های دینی گردیده و در ضمن سبب ارتقای معنویت باورمندان و ثابت قدمی آنها در بازتاب حقانیت دینی نیز شده است. در این نوشته اختصار گونه، مشاهده خواهیم نمود و تلاش خواهیم کرد تا نظام عقیدتی این مردم را مورد ارزیابی قرار دهیم و اثرات نظام های سیاسی و اجتماعی را به شمول سیاسی سازی افکار و اندیشه های منورین، تحصیل کرده ها و روشنفکران آن دیار را نیز به اختصار، مورد بررسی قرار دهیم. بر علاوه اندکی هم باید روی اثرات موجودیت شوروی سابق در افغانستان و ایجاد روابط و مناسبات با شخصیت های منور و روشنفکر بدخشان، به ویژه اسماعیلیان مناطق مرزی را مورد پژوهش مختصر قرار داده، حقایق، ارقام و افواها را از هم تفکیک و با بینش تنویر گرایانه، مورد تحلیل و تشخیص قرار دهیم.

مردم بدخشان با انتخاب امیر یار بیک فرزند شاه بیک در سال **1068م**، بحیث امیر و سر دبیر خویش، این منطقه وضعیت خود مختاری را به خود گرفت و شخص امیر در طول حکم روایی خود، از زندگی و نظام اجتماعی و سیاسی لذت برده و بهره فراوانی را نصیب مردم خود ساخت.

این شیوه خود مختاری الی سده 19، زمان حاکمیت امیر عبد الرحمان خان مه بدخشان را به زور و شدت نظامی به تصرف خود در آورده بود، ادامه داشت. با وصف آنهم امیر یار بیک هنوز حاکمیت منطقه را بدوش داشت تا زمانی که باشندگان یفتل سفلی، شاه عماد را من حیث امیر خود، تعیین نمودند. امیر یار بیک با در نظر داشت مطالعه ژرف پیرامون منطقه و اوضاعی که در نتیجه آفرینش سیستم جدید تشکیلاتی به وجود آمده بود، مجبور به ترک وطن شد و بدخشان را به قصد هندوستان ترک گفت. با شنیدن این مسئله امیر قطغن بالای بدخشان لشکر کشی کرد و قدرت خود را در آنجا استحکام بخشید. مردم بدخشان با در نظر داشت اوضاع و احوال ای که در نتیجه حاکمیت امیر قطغن و نماینده هایش بر اثر ظلم و تعدی ای که بر مردم منطقه روا داشتند، مجبور گردید تا از امیر یار بیک خواهش برگشت او را نمایند تا باشد از وضعیت اسفناک و فلاکت باری که در نتیجه سیاست امیر قطغن به وجود آمده بود، نجات یابند و به زندگی صلح آمیز قبلی خویش، بر گردند.

امیر یار بیک از هندوستان باز میگردد، تنظیم لشکر می نماید و برخلاف توسعه طلبان اوزبک های تورک تبار، شاه عماد امیر یفتل سفلی و حامیانش به جنگ آغازگر شده و آنها را از منطقه بیرون نموده و صلاحیت امارت را دوباره بدوش خود میگیرد و بار مجدد امیر بدخشان میشود. قلعه **لای آبه** را که مرکز شاه عماد بود، بتصرف خود در می آورد. امیر یار بیک برای اینکه حاکمیت قوی تری داشته باشد، سعی نمود تا خرقة مبارک حضرت رسول خدا را از بخارا جهت مصونیت بیشتر در آینده به هندوستان انتقال دهد. یار بیک آن را از بخارا گرفت و در یکی از محلاتی به نام "**آق محل**" (**مکان سفید**)، که واژه تورکی است نگهداری کند. در همان جا آرام گاهی را به ساختار گرفت و چند تن از مردان را که از بخارا با خود آورده بود، جهت حفظ و حراست آن به وظیفه گماشت. در آن زمان این افراد به نام های شیخ و متولیان باد میشدند و بعد ها این وظیفه را به فرزندان و نسل های بعد تر آنها به ودیعه گذاشت. بعداً آق محل به فیض آباد نام گذاری مجدد شد که امروز مرکز آستان بدخشان افغانستان است. یار بیک برای مدت پنجاه سال بر بدخشان حاکمیت داشت و فرزندان خود را بحیث امرای مناطق مختلف این منطقه، تعیین و توظیف نمود. مثلاً

شاه سلیمان بیک امیر منطقه جُرم یوسف علی بیک امیر پسا کوهی، شهر بزرگ امروز، خواجه نیاز و خواجه اسحاق، بحیث امیران منطقه زردیو، سر غیلان، یا سر گیلان، و شیوه. شاه اسماعیل بیک، فرزند پنجم شان من حیث امیر آستان کشم، فرخار، ورسج و **تنگدران**. فرزند ششم شان میرضی‌الدین، امیر بار غنج، و به احتمال قوی ار غنج خواه ( **ارغند خواه**) کنونی. و فرزند هفتم شان میر الغ بیک، امیر کران و منجان، توظیف شده بودند.

بعد از درگذشت امیر یار بیک، در سال 1118م، فرزندان و نواسه های او جهت حفظ و کنترل بر مناطق و تصاحب قدرت بیشتر با همدیگر درگیر شده و استحکامات قلمرو گذشته را تضعیف نمودند. در حقیقت الی آمدن امیر عبد الرحمن خان، بدخشان چندین بار زیر کنترل اشغالگران متعدد قرار گرفته است، که بدون تردید اسماعیلیان این مناطق در این همه گیر و دار ها، هیچ گاهی در مصونیت کلی قرار نداشته اند.

برخی از پژوهشگران به این عقیده اند که دین زردشت، قبل از دین اسلام دین اصلی مردم بدخشان بوده است. مزید بر آن نظریاتی وجود دارند که گویا بینش اسماعیلیسم، در سده دهم به منطقه بدخشان راه یافته است. بر اساس شواهد تاریخی، منطقه پا میر بر اساس توافق امپراتوری روسیه و انگلیس، در سال **1895م**، میان روسیه و دولت افغانستان تقسیم گردید که دریای آمو خط مرزی و منقسم میان دو ساحه منطقه کوهی بدخشان را دارا است. نظریات نا همگون در مورد اینکه چه وقت اندیشه اسماعیلی در آسیای میانه به میان آمده است، وجود دارد. برخی ها به این عقیده اند که بینش اسماعیلی در زمان امام محمد باقر، و یا هم در زمان حضرت امام جعفر صادق در این منطقه پا به عرصه وجود گذاشته است. بعضی ها اصرار دارند که فقط بعد از ابتدایی ترین مراحل استقرار خلافت فاطمی در مصر، اسماعیلیسم و اثرات آن در آسیای میانه به فعالیت خود، از طریق داعیان آن خلافت به مشاهده رسیده است.

پژوهشگران آن دوره به شمول احمد یعقوب سجزی در اثر خویش **کشف المحجوب، اصول دعوا، تأویل الشریعت، کتاب الاتحاد، و اثبات النبوه**، همواره ناب ترین مسایل پیشرفت و اصول طریقه اسماعیلی را به تعبیر و تفسیر عقلانی، نشسته اند. رودکی نیز یکی از ستاره های درخشان این دوره به شمار میرود که زمانی گفته است:



از رودکی شنیدم استاد شاعران کاندر جهان به کس مگرو جز به فاطمی  
ابو علی سینا (981-371) ، دانشمند دیگر اسماعیلی است که در دوران  
سلطان محمود غزنوی (1030-997)، نیز مانند سایر دانشمندان اسماعیلی و  
مردم عادی پیروان طریقه مورد پیگرد و تعقیب قرار گرفته بود. سبب این  
همه پیگرد ها را صلاحیت عقلانی و تنویر افکار و اندیشه های اسماعیلی  
و وابستگی به خلافت فاطمیان، داشتن روش دموکراتیک و گرایش عقیدتی  
باطنیه، تشکیل میداد. رادیکالیسم مذهبی و اجتماعی، توانی عقلانی و خرد  
گرایی در همه امور به شمول مسایل سیاسی اسماعیلیان آسیای میانه باعث  
گردید تا، همواره مورد پیگرد و حکام وقت، غیر عادلانه سلاطین قرار  
گیرند، آنگونه که داعی بزرگ اسماعیلی، طهارتی در زمانش زیر کنترل  
برخی از وکلای آنزمان قرار گرفت و به محکمه غزنویان توسط افراد رقیب  
خود، کشانده شد و به اتهام بی باوری دینی و تکفیر به جوقه دار آویخته  
شد.

انتشار گسترده اسماعیلیسم در آسیای میانه، به ویژه منطقه بدخشان مدیون  
فعالیت های بی نظیر داعیان اسماعیلی است که بعد از الموت به این مناطق  
نه تنها حضور یافتند، بلکه مقیم هم دایمی گردیده و به گسترش این کیش و  
آئین اسماعیلی، نقش عقیدتی، تاریخی، اسلامی و انسانی خود را ادا نمودند.  
یکی از شاهکار های این داعیان، این بود که آنها در مسؤلیت تبلیغاتی خود،  
کوشش زیاد نمودند تا در قدم نخست حاکمان، امیران، رهبران و سر قبیله  
ها را به این کیش دعوت می نمودند که این خود زمینه موفقیت و کام گاری  
شان را تشکیل میداد.

مادامی که داعیان شخصیت های با نفوذ و سالم اندیش را محیط و منطقه را  
از خود میگردند، از طریق آنها و به کمک مستقیم آنها، بهتر میتوانند به  
سایر مناطق آزادانه سفر نمایند و بتوانند باور های مذهبی شان را مطابق  
منطق و خواست زمان و مکان، در گسترش و اشاعه بیشتر قرار دهند.  
غیاث نخستین داعی بود که داخل افغانستان گردیده و کارزار تبلیغاتی خود  
را من حیث مشنری در راستای گسترش عقیده و باور اسماعیلی، آغاز نمود.  
ایم زمانی صورت گرفت که موصوف بخاطر دشواری هایی که در ناحیه  
ری در ایران که زادگاهش بود، در نتیجه دسیسه ای که بر خلاف او از  
طرف یک تن از کاهنان معبد اهل سنت و جماعت، موسوم به الزعفرانی،

مقدمه چینی شده بود. این داعی مبتکر توانست حسین المروزی را که سر قبیله مردم آستان مرو بود، به آئین اسماعیلی بکشاند، که در آنوقت وی حاکم میمنه، تالقان، هرات، غرjestان، و آستان غور بود.

حسین مروزی در آن زمان من حیث سر رهنما و مسؤول جمعیت های اسماعیلی افغانستان، توظیف گردید پیر شاه ناصر خسرو، یکی دیگر از شخصیت های سرشناس و معروف جمعیت اسماعیلی که من حیث حجت خراسان توظیف گردیده بود، مصدر خدمات شایانی و قابل وصف تاریخی بود که به مثابه داعی و حجت خراسان مصدر خدمات شایان و قابل وصف تاریخی برای امام و جامعه اسماعیلی و سایر جمعیت های وابسته به عالم اسلام، گردیده است.

ناصر خسرو در سال 1052م، به آستان بدخشان بازگشت و به ترویج و تبلیغ آئین اسماعیلی، مبادرت ورزید. مادامی که پیر ناصر خسرو در زادگاهش مرو، مورد پیگرد، توهین، توبیخ و تحقیر قرار گرفت، تصمیم گرفت تا آن جا را ترک گوید و به دره یمگان پناهنده شود و به کارزار تبلیغاتی خود، به شمول نگارش آثار و آفریده های ماندگار علمی، فلسفی، و عقیدتی مبادرت ورزید. پیر ناصر خسرو در سال، 1072م، به عمر 73 سالگی، پدرو د حیات گفت و در دره یمگان به خاک سپرده شده است که از سالیان درازی به این سو، به حیث زیارتگاه خاص و عام، مورد تقدیس و تکریم قرار میگیرد. نگارش های متعدد پژوهشگران و داعیان مناطق مختلف اسماعیلی، مانند سید سهراب ولی بدخشانی، در سال 1452م، و سلطان حسین غوریانی هراتی، که به نام خیر خواه هراتی (وفات 1553م) معروف است، نقش نهایت بسزایی را در امر ارتقا، پخش و نشر ادبیات اسماعیلی و عرفان وابسته به اسماعیلیسم و اسلام، در منطقه بازی نموده است.

بدخشان نظام خود مختاری را در زمان عبد الرحمن خان (1880-1901) از دست داد. شاه شغنان میر سید اکبر، با استفاده از موقعیت مناسب از موجودیت اختلاف میان امیر عبدالرحمن خان و محمد اسحق خان، حاکم شغنان، حاکمیت خویش را دوباره مجدد در قلعه پنجه در سال 1888م، استحکام بخشید. وقتی که امیر عبدالرحمن خان به شغنان سفر نمود، سید اکبر به منطقه حصار فرار کرد و الی سال 1895م، وقتی که خط مرزی میان روسیه و افغانستان تعیین گردید، که در آن شغنان به روسیه تعلق گرفت و درواز به افغانستان. وضعیت به وجود آمده سید اکبر خان را قادر

ساخت تا بار مجدد به شغنان بر گردد و برای سالیان متمادی حاکمیت آن جا را در دست داشت، تا که امیر بخارا با تعیین نمودن نماینده وفادار به خود، ایشان قلی بیک، سید اکبر را از صحنه حاکمیت شغنان، برون آورد.

عبد الرحمان خان بار مجدد شغنان را در سال 1893م، به تصرف خود در می آورد، و میر شغنان یوسف علی شاه را به گروگان میگیرد و در کابل نظر بند میکند. بعد آن همه افراد با نفوذ و صاحب صلاحیت شغنان به عبد الرحمان خان بیعت میکنند و برخی از افراد را بحیث غلام بچه ها، به وی به شهر کابل می فرستند تا خدمت دربار شاهانه را انجام دهند. عبد الرحمان خان، غلام بچه ها را به حضور پذیرفته و آنها را در کابل شامل مکتب حربی میکند تا باشد مصدر خدمت بهتر و بیشتر شاه شوند و به وی برای همیشه وفادار باقی بمانند و از حاکمیت دست داشته او دفاع بیدریغ نمایند.

**جنرال محمد علی خان**، قوماندان عمومی پولیس در سال 1960م یکی از جمله فرزندان آن افرادی است که در زمان عبد الرحمان من حیث غلام بچه ها به کابل آورده شدند، که همه شان باشنده دهکده بهشار هستند، و اکنون هم بسا از آنها در ناحیه چهل ستون شهر کابل، در اطراف پل حسن، که به گوساله معروف است، زندگی میکنند. امیر در سال 1893م، منطقه وا خان را به تصرف در آورده و غفور خان قرغز را بحیث آستان دار و خان، تعیین و علی مردان خان را که بحیث رئیس و حاکم اصلی این منطقه ایفای وظیفه میکرد، خلع نمود. بعد از مرگ عبد الرحمان خان، در سال 1901م، پسرش حبیب الله خان به تخت سلطنت نشست، و کشور را الی سال 1919م، در حاکمیت خود داشت. بعد از مرگ امر عبد الرحمان الی زمان امیر امان الله خان، شغنان داری دشواری های معین خود بود که در نتیجه سیاست های جزم گرایانه حکومت ها، باور ها و عقاید، به میان آمده بود، که باعث انگیزش مردم بر علیه حاکمان محلی و منطقوی شد، که میتوان از اغتشاش مجرم که به (بلوای محرم)، معروف است، نام گرفت. من در این جا با امکانات دست داشته، و استفاده از منابع داخلی و خارجی، به شمول منابع روسی، اردو انگلیسی، فارسی، و تاجیکی، موفق شدم چیزی را برای نسل جوان آینده شغنان به نگارش گیرم تا باشد مردم ما با تاریخ کوچکش به باد فراموشی سپرده نه شده باشد.

رویداد شغنان- روشن آنقدر هم مورد توجه پژوهشگران آنزمان قرار نگرفته بود، زیرا از یکطرف در حدود و ثغور نهایت محدود جغرافیای

سیاسی صورت گرفت و از جانی هم به حیث یک تحرک خود جوش ای که بر مبنای تفکر و تعقل سیاسی به میان آمده باشد، وجود نداشت. علاوه بر آن منطقه آنقدر دور افتاده بود که برای وسایل جمعی و یا علاقه مندان میدان پژوهش و یا هم اهل سیاست آنزمان، به ویژه نگارندگان برون هیچگونه زمینه مساعد نبود. از این سبب تنها نوشته های اختصار مرزی، سهیم بوده باشند و نقش زمانی و مکانی را گونه ای که در انگیزش احساسات از اسناد و مدارک ایفا کرده بتوانند، مرقوم گردیده اند که حتی در برخی معتبر ملی و فراملی هم درج نه شده اند، به جز از اسناد و مدارک ای که در آرشیف حزب کمونست اتحاد شوروی سابق، جهت خود آگاهی مسؤلیت دیپلماتیک و وظیفه استخبارات کشور، درج شده است. علاوه بر آن قابل یاد آوری است که حتی در آرشیف افغانستان نیز از آن چیزی به نظر نمی آید، و در میان قشر تحصیل کرده آن زمان شغنان و حتی روشنفکران و یا هم محسن سفیدان امروزی این ناحیه نیز چیزی به گونه مستند و نگارش یافته وجود ندارد. تنها آنهایی که مسن تر و به آنزمان ارتباط خاطره وی دارند، مسایل گسیخته، جسته و ریخته را به طور شفاهی به قصه خوانی می نشینند.

شغنان در آنزمان مانند امروز، به استقامت و یا " کریدور " واخان - پا میر قرار داشت که از هرنگاه از اهمیت نهایت خارق العاده برخوردار بود. یکی از دلایل هم مسأله موجودیت راه تاریخی، فرهنگی و تجاری ابریشم بود که از این منطقه عبور میکرد. این ناحیه از نقطه نظر زبانی زیر اثر مستقیم زبان فارسی- دری قرار داشت. از نقطه نظر بینش و باور های دینی به شاخه اسلام شیعی، ارتباط دارد، و از نقطه نظر جغرافیای زندگی اجتماعی- اقتصادی در زمره منزوی ترین مردمان افغانستان به شمار می آیند. برای مدت های طولانی سنت های عقیدتی مردمان پا میر به شمول شغنان- روشان، بر بنیاد سنت ها و رسوم مترقی، تجدد پسند، جمع گرا، سلم نواز و عقلانی داعی سترگ و حجت سرزمین خراسان، پیر شاه ناصر خسرو قبادیانی- مروزی، بالوسیله ماذونان اکبر و اصغر، پیر ها و خلیفه ها که مجریان باور های دینی بودند، به پیش برده می شد. در این اواخر برخی از نویسندگان معاصر در نگارش های شان سعی به عمل می آورند تا برملا سازند که گویا، مردمان فلات پامیر از نقطه نظر عقیدتی، مدت زمان نهایت طولانی را در نظام تقیه به سر برده اند، که البته از نقطه نظر شرایط محیطی

آن منطقه درست نیست، زیرا تنها برخی از سنتها و رسوم جماعت مذکور از انظار دیگران، و آنها بخاطر مصونیت عقیدتی پنهان بود، در غیر آن به همگان واضح بود که مردمان آندیار پیرو کدام کیش و آئین بودند. اکنون نیز اکثر جماعت آسیا جنوبی، آسیای مرکزی، افریقای شرقی، و جماعت های هندو- پاک نیز در پنهان نگهداری سنت های ویژه خود، از انظار دیگران، صادق اند تا باشد که در عدم دموکراسی عقیدتی زیر فشار های غیر مترقبه دیگر اندیشان، قرار نگرفته باشند.

یکی از ویژگی های رسوم و سنت های فرهنگی- عقیدتی و باور های این طریقه، این است که مجریان امور مذهبی به امور سیاسی و دولت داری، در مداخله قرار نمیگیرند، و تنها مصروف پیشبرد و طایف باطنی و تحقق هدایات یزدانی از طریق علم و فهم خویش در میان مردم اند. مزید بر آن آنها در فراهم آوری هر گونه تسهیلات امور میان مردمی، قومی و دولتی نقش به سزایی دارند. آنها بعضاً صرف منحیث افراد میانجی میان مردم و نظام حکومت داری به کار زار اجتماعی خود ادامه میدهند، که به مفهوم دیگر آنها فقط مفسرین منافع پیروان خود، بر اساس قوانین و اصول مروجۀ زیست اجتماعی در یک جامعه انسانی اند. مردمان منطقه شغنان- روشن بخاطر نبود یک اقتصاد منظم و تولیدات سیستماتیک، همواره از فشار های گوناگون حاکمان و دولتمداران وقت، از ناحیه جمع آوری مالیات بر عایدات، به ستوه آمده بودند. علاوه بر آن مسایل زبانی نیز آنها را به حد کافی به رنج و مشقت سر دچار ساخته بود. بطور مثال، مردم آن مرز بوم به زبان فارسی- دری، آنگونه که لازم است، تکلم کرده نمیتوانند، چه رسد به آنکه نصاب آموزشی مکاتب به سایر زبانها باشد که بدون تردید به بار آورنده دشواری ها در زمینه آموزش میگردد. و باید گفت که حتی زبان فارسی- دری برای شان حیثیت زبان دوم را دارد.

در ماه اپریل سال 1925 میلادی، تعداد کثیری از ساکنین ناحیه شغنان- روشن بدخشان کوهی افغانستان به قرارگاه حاکم محلی شغنان، محمد طاهر خان حمله نموده و او را دستگیری نمایند. روز دوم به تعداد 800 تن از قیام کنندگان که دارای سلاح های بخصوص سنتی خود بودند، قلعه بر پنجه را محاصره نموده و جریان آب آشامیدنی پرسونل و قرارگاه قلعه را قطع می نمایند. اغتشاش الی سیزدهم اپریل سال 1925، ادامه پیدا میکند. در این جریان برخی از قیام کنندگان از حکومت محلی تاجیکستان که در آنوقت به

اتحاد شوروی سابق مدغم گردیده بود، طلب کمک و حمایه می نمایند، اما به درخواست آنها پاسخ مثبت ارائه نگردید. در شب سیزدهم اپریل همان سال، نظامیان قلعه برپنجه طی مانور مخفیانه نظامی، قیام کنندگان را به محاصره در می آورند. در این زمان حمله دیگری از طرف دسته نظامی حکومت اعلی اشکاشم که حیثیت مرکز را داشت، توسط 25 تن از اسپ سواران ماهر و تقریباً آشنا با مسایل نظامی و جنگی، به هدایت و حکم غند مشرگل میر خان، در برابر اغتشاشیون که تعدادشان (8000)، و 200 خانه وار را تشکیل میدادند، از دریای پنج که سرحد افغانستان و تاجیکستان را تشکیل میدهد، غیر قانونی عبور نموده و به منطقه سرحدی پامیر تاجیکستان شوروی آنوقت پناهنده شدند. برخی از این خانواده ها هر آنچه را در زندگی شان از اموال منقول داشتند، با خود انتقال دادند. همه پناهگزینان در منطقه پامیر بدخشان وابسته به حکومت شوروی در قلعه نظامی بوشهر جابجا شدند. به مجردی که قیام کنندگان سرحد را عبور نمودند، مسئولین حکومت شوراها که در پامیر جابجا بودند، آنها را مطابق هدایت منابع دیپلماتیک خلع سلاح نموده و آنها را به برگشت مجدد به خاک شان مورد تشویق و ترغیب قرار دادند. علاوه بر آن از آنها خواسته شد تا از عبور و مرور سایر افراد وابسته به آنها از طریق سرحد، جداً جلوگیری بعمل آید. بهر حال مسئله یاد شده به حالت بحرانی خود رسید و چهار روز بعد از آغاز قیام، عاملین آن از طریق منابع دیپلماتیک و استخبارات، از حکومت شوروی درخواست ملاقات را نمودند که آنها با پاسخ منفی مقامات جانب مقابل، روبرو شد. بعد از مدت نهایت کوتاه، به زودترین فرصت سه تن از مامورین عالی رتبه حکومت اعلی بدخشان، با محمد ضیا خان، حاکم اعلی فیض آباد، مرکز بدخشان، جهت مذاکره با اغتشاشیون، وارد شغنان شد. اما نمایندگان بلواگران از هرگونه ملاقات با مو صوف، ابا ورزیدند. وضعیت اغتشاش کننده ها به مرور زمان از حالت بهبودی بیرون میرفت، زیرا مسئولین حکومت شوراها دیگر قدرت کمک های مالی و غذایی به پناهگزینان را نداشتند و تلاش صورت می گرفت تا نماینده ای را جهت حل و فصل این مسئله از میان قیام کنندگان، به شهر دوشنبه مرکز نو بنیاد تاجیکستان شوروی، بفرستند، زیرا از طرف قیام کنندگان یاد داشت رسمی ای به دفتر مرکزی شهر خارق سپرده شد بود.

رهبری جمهوری تاجیکستان شوروی، قبل از اینکه هیأت اعزامی

به شهر دوشنبه برسد، همهٔ مسایل را مورد بررسی و مذاقه قرار داده و بجای آنکه کاری کرده بتوانند، در مشکوکیت شان پیرامون این مسئله افزایش بعمل آمد و در جستجوی آن شدند که چه چیزها اسباب وقوع این حادثه را فراهم ساخته و اقدام ما به مثابهٔ همسایه و دوست نزدیک در زمینه، چگونه باید باشد. بر همین مبنا جهت وضوح بیشتر این مسئله طالب هدایت مفصلتر از امرین مقامات صاحب اختیار شان در شهر مسکو شدند. در فرجام به چنین نتیجهٔ موقتی رسیدند که: " برای جلوگیری از هر گونه مناقشه آفرینی و دشواری های لاینحل بعدی، نه تنها اینکه سلاح و مهمات به آنها داده نشود، بلکه آنچه را که آنها منحصراً سلاح و مهمات با خود دارند، باید از نزد شان گرفته شود و به مراجع رسمی شوروی و یا حکومت افغانستان، تسلیم داده شود."

بعد ها آنها باید مسایل ذات البینی شان را حل و فصل کنند. جهت ایجاد سهولت نسبی برای این دسته از مردمان و جابجا سازی آنها باید مناطق دور دست قابل کشت و زراعت در نظر گرفته شود. مقامات شوروی به این اندیشه بودند که شاید چنین اقدام از نقطهٔ نظر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برای آنها نافع تر باشد یکی از چالش های دشواری که قیام کنندگان در برابر حکومت شوراها قرار دادند این بود تا آنها همگان باید بحیث شهروندان کشور شوراها بدون قید و شرط پذیرفته شوند، که البته تصمیم روی آن از نقطهٔ نظر سیاسی و مناسبات حسن نیت دیپلماتیک برای کشور شوراها دشوار به نظر میرسید. بلواگران استدلال میکردند که تاجیکستان از نقطهٔ نظر بینش تاریخی، در حقیقت سرزمین خود آنها است، و اینکه ابر قدرت ها و نیروهای استعماری چنین انقسام را به وجود آورده اند، برای آنها در این مقطع زمانی قابل پذیرش نبوده و دوران اخلاقیات اجتماعی سیاسی و شیوهٔ زرین همزیستی مسالمت آمیز میان ملل و اقوام جهان به شمول افغانستان میباشد. مسئولین دوشنبه به این اندیشه و تفکر رفتند که افراد را باید به مناطق دور دست فرستاد و یا اینکه به منطقهٔ پامیر دوباره باز گردانده شوند و یا هم همهٔ آنها به نحوی از انحا مورد تشویق قرار گیرند تا به افغانستان دوباره برگردند زیرا حکومت و مردم تاجیکستان نیز دیگر توان مادی و مالی ندارند که جهت سپری نمودن زندگی یومیه، چیزی را در اختیار پناهگزیانان، قرار دهند. بعد از مباحثات و مذاکرات طولانی و متعدد، به این نتیجه گیری دشوار و مشحون از مسایل ناهنجار برای قیام کنندگان

رسیدند که آنها باید دوباره به میهن آبایی شان بر گردند، و آنهم هرچه عاجلتر تا به این فرآیند دشوار نقطهٔ اختتام گذاشته شود. در آن زمان تبلیغات تقریباً مشابه دیگری نیز از طرف زمام داران افغانستان راه اندازی شده بود. به تاریخ دوم ماه می سال 1925 هیأت عالی رتبهٔ دولتی افغانستان جهت ملاقات با قیام کنندگان و بررسی هرچه بیشتر و ژرفتر این مسئله، داخل پامیر گردیده و با قیام کنندگان در محلی که قرار داشتند، داخل مفاهمه شدند. اعضای کمیسیون یاد شده که از مرکز خان آباد وارد پامیر شده بودند، فرمان شاه امان الله را به اغتشاشیون قرائت نمودند که در بخشی از آن چنین آمده بود که حکومت افغانستان بدون در نظر داشت دشواری هایی که در نتیجهٔ این گونه اقدام نا عاقبت اندیشانه برای مردم و اهالی و حکومت افغانستان وارد شده است، در برابر تقصیرات آنها از عفو و بخشایش کار گرفته و میل دارد تا آنها به وجه احسن و بدون هیچگونه تشویش به افغانستان دوباره بر گردند.

در نتیجه مذاکرات مقامات شوروی و افغانستان، هر دو با این نتیجه رسیدند تا 85 درصد از قیام کنندگان به گونهٔ فوری در جریان یک هفته به محل اصلی شان بر گردند. مادامی که هیأت یا بهتر بگوئیم نمایندهٔ قیام کنندگان شغنان- روشان، به تاریخ 25 جون سال 1925، به شهر دوشنبه رسیدند، رهبری تاجیکستان شوروی نتوانستند چیزی را برای آنها انجام دهند و تنها اظهار نمودند که گویا برگشت مصون آنها را تضمین می نمایند و بدون قید و شرط شامل همگان میگردند.

فیصلهٔ یاد شده توسط نمایندهٔ حکومت شوروی وقت آقای (زینو مینسکا) که در تاجیکستان مستقر بود، و به حیث رئیس دیپارتمنت امور دیپلماتیک ایفای وظیفه میکرد، چنین انعکاس یافته است: " باید دانست که کشف و افشای این قسمت از بدخشان افغانستان برای دیگران کاملاً نا درست و یک عمل غیر عاقلانه و دیوانه وار به نظر می رسد. زیرا که این منطقه هنوز یک ناحیهٔ مصوون و نا مکشوف بوده، و حفظ حالت فعلی آن زمینه را برای ما مساعد خواهد ساخت تا از این طریق به شیوهٔ نهایت سهل آمیز از طریق زیباک به منطقهٔ چترال، در آینده ها برسیم." دایرکتیف و هدایت نامهٔ رئیس عمومی کمیساری های امور خارجه دولت شورا ها، آقای چیچرین که به تاریخ 25 اگست 1925، در مسکو صادر شده بود، چنین اظهار نموده است:



" رهبری مسکو نهایت متأسف است از حالتی که در شغنان- روشن به وجود آمده است، دیرتر آگاهی حاصل نموده یا در انتقال دقیق آن تأخیر صورت گرفته است، اما با وصف آنهم قسمتی از زمین های لامزروع محدود که به فاصله دور تر از سرحدات تعیین شده میان شوروی و افغانستان باشد، در اختیار آنها گذاشته شود تا در آنجا استقرار یابند. چیچرین توضیح میدهد که ما در اصل میل نداریم تا شاهد عبور تاجیک های افغانستان به تاجیکستان شوروی باشیم و یا آنها را در زمینه مورد تشویق قرار دهیم. اما آنانی که مرتکب چنین عمل شده اند، دیگر نمیتوانند به داخل افغانستان جهت استقرار مجدد، راه یابند."

رئیس عمومی نیرو های نظامی شوروی وقت مستقر در تاجیکستان، گراسیموف در یکی از مجالس خصوصی و محرم شان که به تاریخ 28 ماه مارس سال 1925، انعقاد یافته بود، چنین اظهار نظر میکند: " قدرت و قوت حاکمیت شاه امان الله، در حال تضعیف شدن است و شاید حکومت وی توسط عبد الکریم خان از میان برداشته شود، و این زمان و فرصت عالی است برای اتحاد مجدد مردمان منطقه بدخشان کرانه های دریای آمو، بدخشان تاجیکستان و افغانستان"، سفر هیأت اعزامی قیام کنندگان به شهر دوشنبه، نشان دهنده آنست که عاملین قضیه مذکور از حمایت غیرمستقیم و مکتوم نیرو های حکومت شورا ها مستقر در سرحدات میان افغانستان و تاجیکستان برخوردار بوده و به اطمینان کامل و حتی بدون ساده ترین استشارة نیرو های حکومتی و نظامی شوروی، بلوا گران هرگز آماده به اقدام چنین عمل، نمی شدند. بر بنیاد شواهد و مدارک معین مکتوب شده حکومت شوروی آنوقت به این نتیجه میرسیم که حکومت شورا ها از این عمل آگاهی قبلی داشته و حکومت افغانستان نیز از طریق منابع و سرچشمه های دیپلماتیک و استخبارات حکومت مرکزی افغانستان بعد تر در جریان قرار گرفته است." در تحلیل نهایی وقایع یاد شده در اواخر سال 1925، گونه یابی گردیده و در فرجام چنین فیصله و تصفیه حساب دولتی در زمینه صورت گرفت: " در اصل تمام فرآیند بازگشت پناهگزینان افغانستان باید به صورت درست به سر رسد، و آنچه در ملاقات های ویژه مقامات ذیصلاح به فیصله رسید این بود که، همه مامورین و مسئولین سرحدی افغانستان به شمول قوت های ژاندارم و پولیس، به گونه کامل باید تعویض گردد، و نیرو های قبایلی به حیث محافظین در آنجا مستقر شوند، تا از عامل

های بعدی محیطی و ذات البینی در میان شغنانی ها صورت گرفته نتواند. و آنانی که به طور مستقیم و یا غیر مستقیم در انتظام قیام دخالت داشتند، بدون استثنا باید به پرداخت جرمانه مکلف شده و زیر کنترل مقامات ذیصلاح حکومت اعلی بدخشان قرار گیرند" به تعقیب آن از کابل دسته ای از افراد بحیث هیأت فرستاده شده بودند که سرگروپی هیأت مذکور را یک تن از اهل هنود که شهروند افغانستان بود، بدوش داشت، تا با توزیع مبالغ هنگفت بتوانند سر دسته اغتشاشیون یعنی آقسقال محرم بیک را دستگیر نموده و به حکومت مرکزی بسپارند، اما هیچگونه معلوماتی در زمینه وجود ندارد که سرنوشت شان او را به کجا کشاند. برخی ها معتقد اند که موصوف از حکومت شوروی آنوقت خواستار پناهندگی شد و آنها نیز درخواست او را پذیرفته بودند، اما افراد دیگری به این اعتقاد اند که وی هنگام محاصره قلعه بر پنجه شغنان که مرکز حکومت اعلی بود، توسط نظامیان دستگیر و به قتل رسیده است.

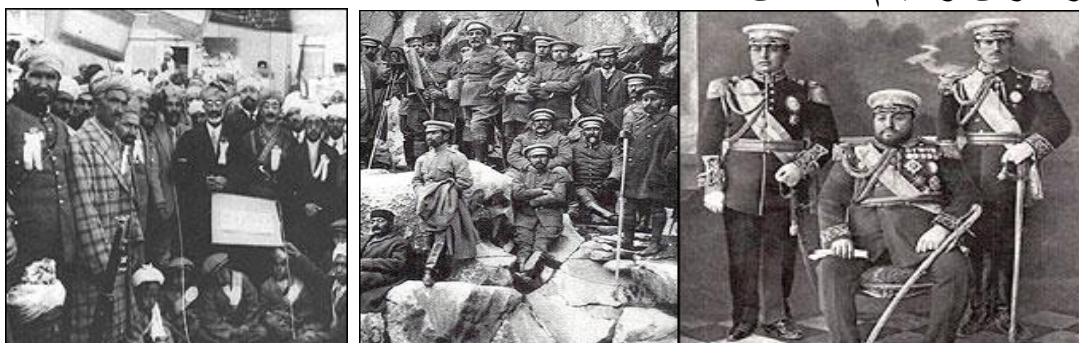
امروز منابع متعدد و حتی مؤثق و با اعتبار داخلی و برون مرزی افغانستان به این عقیده اند که اسباب بروز قیام شغنان - روشن را تاووم بی نظمی، بی عدالتی و فشار های نا همگون اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، عقیدنی، نژادی و محیطی ای بود که در زمان زمام داران آن وقت بر مردم آن مرز بوم، روا دیده شده بود. اگر چه سازماندهی قیام یاد شده آنقدر هم خود جوش نبود اما باید اعتراف کرد که از اثرات، تحولات و تحرکات بیرونی هم فارغ نبوده و بدون تردید دارای اهداف سیاسی و شاید هم ایدیولوژیک را در قبال خود داشت. این ناحیه بدخشان از نقطه نظر موقعیت جغرافیای سیاسی خود برای کشورهای همسایه به ویژه روسیه از اهمیت بسزایی برخوردار بود. و متناسب به آن حادثه شغنان زمانی به میان می آید که حکومت شورا ها میل داشت، روابط حسنه و همسایگی نیک را با دولت افغانستان، بدون در نظر داشت برخی از سوء تفاهات و عدم حسابگیری دقیق آن، برقرار نماید. مسایل شغنان- روشن نشان دهنده آن بود که گویا حکومت شوروی در آن وقت انتخابی دشوار را متناسب با وضعیت آفریده شده با چالش های فراوان، در پیش گرفت. یکی از مسایلی که در آنوقت حکومت شوروی را در دشواری بیشتر قرار داد، موضوع تهیه و تدارک مواد غذایی، محل و مکان زیست برای قیام کنندگان بود که درخواست پناهندگی دایمی را از دولت شورا ها مینمودند. زیرا در آنزمان اقلیت های نژادی و عقیدتی ناحیه

شغنان- روشنان، هنوز هم در حالت دشوار اقتصادی قرار داشتند که البته این مسئله به مثابه معضله بنیادی برای مدت زمان زیادی ادامه داشت. در سال 1929، بسا از مردمان مناطق شمال افغانستان، و برخی از مردمان مناطق سرحدی، در برابر رژیم میانه رو و انعطاف پذیر شاه امان الله، دست به آشوب و اغتشاش زدند. اکنون بعد از روشن شدن اکثر مسایل سیاسی افغانستان به ویژه در سه دهه اخیر، به چنین نتیجه میرسیم که در دربار شاه امان الله نیز بودند افرادی که برای احراز قدرت و یا هم بخاطر تعویض رژیم به یک نظام بهتر نسبی که در آن اندیشه های سیاسی و دموکراتیک به منصفه اجرا گذاشته شوند، تلاش نموده بودند. رهبری حکومت منطوقی شوراها که به گونه نسبی از شاه طرفداری میکرد، نیز به منظور آفرینش آرامی در مناطق مذکور، جهت حمایه از حکومت امانی، به شکست مواجه شدند و چیزی را به منصفه اجرا گذاشته نتوانستند، که حد اقل میتوانست باعث آفرینش مناسبات حسن نیت میان افغانستان و کشورهای همسایه، گردد.

حوادث شغنان در حقیقت بیان کننده مناسبات دوجانبه دولتین بود که در سال 1920، میان حکومت شوراها و دولت شاهی افغانستان برقرار شده بود. بلشویکها سعی نمودند تا افراد علاقه مند به بینش و اندیشه های سوسیالیستی را در مناطق سرحدی افغانستان، تنظیم نمایند تا در آینده ها بتوانند از آن به حیث منابع و مراجع تکثیر کننده و گسترش دهنده چنین اندیشه ها و مقاصد در امر اثر بخشی به جنبش های چپ و دموکراتیک، نقشی را ادا کرده بتوانند. به گونه مثال آفرینش حلقه سیاسی و سوسیالیستی در آستان هرات و در میان افرادی که شامل حلقه فعالیت های پان اسلامی شاه امان الله که از طریق کنفرانس آسیای مرکزی به فعالیت در آورده شده بود، نیز یکی از مسایل عمده آن زمان به شمار میرفت. قیام کنندگان شغنان- روشنان، در حقیقت برنامه عمومی شاه امان الله را مورد انتقاد قرار نمیدادند، بلکه آنها در برابر دستگاه ضعیف کاری آن در مناطق و مرکز، به اعتراض برخواستند. علاوه بر آن قیام کنندگان بخاطر اینکه شاه و به ویژه دست اندر کاران حکومتی اش در منطقه نمیتوانند سیاست اصلاح طلبانه او را در سراسر کشور مورد تطبیق قرار دهند، لذا جهت تطبیق عدالت اجتماعی و آفرینش آسایش در محیط نهایت محدود خودشان، دست به اقدامات و قیام عملی زدند.

مسئله آخر اینکه، قیام کنندگان درخواست (استدعا نامه) رسمی ای را به نماینده حکومت ستالین در جمهوری تاجیکستان شوروی وقت، با متنی پیشکش نمودند که در آن چنین آمده است: "در نتیجه وارد آوردن فشار های نا همگون حکومت افغانستان، تشنت، دهشت و وحشت بی حد و حصر مامورین حکومتی، با وصف هرگونه تحمل رنج و عذاب ناشی از پالیسی های غیر عادلانه نظام موجود در افغانستان، در مقطع زمانی ای که برادران تاجیکستان ما، در شرایط صلح و آرامش زندگی بسر می برند، سال گذشته درخواست طویلی را به مقام جوزف ستالین ارائه نموده بودیم تا باشد همه ما را در قلمرو حکومت شورا ها به حیث ساکنین دایمی پذیرا شوند، تا بتوانیم از گزند و حوادث روزگار در امان بوده و از آسیب گوناگون اجتماعی، سیاسی، عقیدتی، اقتصادی، نژادی و ظلم و استبداد قومی و منطوقی، در امان باشیم. در خواست ما به مقامات صاحب صلاحیت حکومت شورا ها در شهر خارق هیچگونه نتیجه عملی را در اختیار ما قرار داده نتوانست. بعد از پیشکش مطالب شفاهی به حکومت که بدون نتیجه باقی ماند، باعث ژرفا و گسترش هرچه بیشتر فرآیند مبارزه ما در زمینه مسایل یاد شده گردید. امسال بسا از بزرگان و محسن سفیدان ما در نتیجه فشار های متعدد و نا همگون حکومت افغانستان، جان های عزیز شان را از دست داده اند. از همین سبب که تعداد ما به (8000) تن اعم از مرد، زن و اطفال میرسد، خانه و کاشانه خود را ترک نموده و از حکومت شورا ها در تاجیکستان، در خواست پناهندگی نمودیم، اما دوباره با همان پاسخ منفی روبرو شدیم. آنها حتی اظهار میکنند که گویا به آنها هدایت داده شده بود که بگذار نخست قیام را آغاز کنند و بعد کمک ها را در اختیار شان گذاشت. چون از دوستان خویش در شهر خارق، هیچگونه پاسخ مثبت دریافت نکردیم، لذا به شما دوستان شهر دوشنبه که مقام عالی این منطقه را دارنده هستید، مراجعه نمودیم چیزی مثبت را از شما به استماع نشینیم. خواهشمندیم تا میان را از زیر یوغ اسارت آنها رها نموده و بحیث شهروندان دایمی این کشور برا در مورد پذیرش قرار داده ممنون سازید. ما فقط دو ماه قبل به این ساحه کوهستانی و محل نظامی آمدم که در آن بجز از علوفه دیگر چیزی به نام وجود نداشت، و علاوه برآن تا هنوز هیچ جوابی را نیز از مقامات صاحب صلاحیت و قوماندانی نظامی شهر دوشنبه، بدست نه آورده ایم. با تحریر معروضه موجود به مقام شما جهت ارائه پاسخ مثبت و یا منفی در زمینه، در

انتظار همکاری دوستانه و رفیقانه شما بودیم و هستیم. برای همه ما باید اجازه داده شود تا مانند برادران و خواهران هم کیش و هم آئین خود در این جا در تاجیکستان ، در این خاک و سرزمین مشترک پیشینیان ما در صلح و صفا و صمیمیت زندگی را به سر رسانیم. قابل یاد آوری میدانیم ، آنچه را که با خود آورده بودیم و یا انتقال دادیم، همه آن ختم گردیده و هیچ چیز دیگری را برای تغذیه خود ، اهل و اولاد خود، نداریم. اکثر افراد در میان ما محسن سفیدان ، آقسقالها، و اطفال اند، که مواظبت از آنها نهایت دشوار است. از این سبب امروز سرنوشت ما به گونه واقعی در دست شما قرار داشته و به شما وابسته میباشد، تا استدعا نامه ما را مورد تائید قرار داده و یا آنرا جواب رد دهید. " 1304 هجری-شمسی مطابق 19 آشوری، سال 1925 . تصاویر رهبران و قیام کنندگان سال 1925 .



- آقسقال انصار، دولت بیگ، الف بیگ سر دسته ها :
- 1- آقسقال 13 تن. 2- روحانیون 13 تن. 3- خلیفه ها 3 تن. 4- ملاها 4 تن.
  - 5- سادات 5 تن. 6- پیرها 2 تن. 7- حاجی ها 3 تن. 8- ارباب ها 17 تن.
  - 9- مامورین 6 تن. 10- میرزا ها 3 تن. 11- شاهان ، میر ها 725 تن.